

دوبی و نه - دیدنی هایش



پارتنری ۲۰ میلیون دلاری هتل آتلانتیس که مشهورترین هنرمندان جهان در آن شرکت داشتند درست قبل از آن برگزار شد که حساب بحران ترکیه. حالا از سقف ها آب می چکد و آجرها فرومیریزد...
بقیه در صفحه

زندانیان کارگری را آزاد کنید



در یک هفته اخیر اخبار ناگواری از زندانها به گوش خانواده های بی پناه کارگری می رسد. در روز یکشنبه ۸۸/۳/۳ خبر حمله به منصور اسالو در زندان گهر دشت توسط یکی از زندانیهای عادی، ۸۸/۳/۶ تفهیم اتهام اقدام علیه امنیت و بازگرداندن ۸ کارگر عضو تعاونی فلزکار مکانیک به زندان اوین،...
بقیه در صفحه

مصاحبه نشریه راه کارگر با رفیق امیر جواهری

در باره "انتخابات" دوره دهم ریاست جمهوری در رژیم اسلامی ایران

نشریه راه کارگر:

- ۱ - بنظر شما مختصات انتخابات دمکراتیک در ایران چیست؟
- ۲ - نظر شما در مورد تبلیغاتی که جمهوری اسلامی ایران به نام انتخابات ریاست جمهوری براف انداخته است، چیست؟
- ۳ - چهار کاندیداهای کسب مقام ریاست جمهوری در ایران - که از صافی خبرنگار نظام و نظارت استصوابی آنان گذشته اند - در رابطه با جایگاه زنان در دوران ریاست جمهوری خودشان در چهار سال آینده، مطالبی را تبلیغ مینمایند. با توجه به محروم بودن زنان از حق کاندیداتوری در رابطه با کسب مقام ریاست جمهوری در جمهوری اسلامی ایران، نظر شما در مورد تبلیغات چهار کاندیدای مذکور چیست؟
- ۴ - چهار کاندیداهای کسب مقام ریاست جمهوری در نظام ولایت فقیه در ایران، در تبلیغات انتخاباتی شان، با ارائه مطالبی در رابطه با گسترش فساد در کشور - بویژه در زمینه اقتصادی - تلاش مینمایند که در زمینه های چپاول اموال عمومی، رقبایشان را بی اعتبار نمایند.
با توجه به افشاگری های "قطره چکانی" عباس پالیزبان در رابطه با چپاول اموال عمومی توسط برخی از صاحب منصبان محافل قدرتمند رژیم و اینکه او بعلت همان افشاگری ها دستگیر و زندانی شد، نظر شما در مورد تبلیغات چهار کاندیدای ریاست جمهوری چیست؟
- ۵ - صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، در این دوره "انتخابات"، یک سری مناظره مابین چهار کاندیدای احرار مقام ریاست جمهوری براف انداخته است، نظر شما در رابطه با این ابتکار جدید نظام چیست؟

بقیه در صفحه

سونامی سبز تغییر!؟

تقی روزبه

بی شک بهره گیری از فرصت های مقاطع انتخاباتی و تلاش برای ارتقاء سطح جنبش از طریق طرح مطالبات مشخص همواره امر مثبتی بوده و هست. ولی باید هوشیار بود که طرح خواسته های ملموس و مشخص و تلاش برای ارتقاء سطح مطالبات، الزاما هیچ منافاتی باکنش تحریم ندارد و بنابراین دربرابر آن قرار ندارد. وثائیا نباید دچار این توهم شد که تحقق این مطالبات را می توان با وعده و وعید بالائی ها پیش برد. این مطالبات را تنها می توان تحت فشار جنبش های اجتماعی تحمل کرد و حق خود را از حلقوم بالائی ها بیرون کشید

بقیه در صفحه

مصاحبه نشریه راه کارگر با رفیق امیر جواهری در باره " انتخابات " دوره دهم ریاست جمهوری در رژیم جمهوری اسلامی ایران

نشریه راه کارگر : بنظر شما مختصات انتخابات دموکراتیک در ایران چیست؟

امیر جواهری : جمعه ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ برابر ۱۲ یونی، دهمین دوره نمایش " انتصابات " جمهوری اسلامی برگزار می گردد. حکومتگران از زنان و مردمان جامعه مان می خواهند که بی هیچ آگروامایی بین چهارنفرکه از صافی خویش گذرانده اند. تنها آن چهارنفری که هرکدامشان طی سی سال، امتحان شان را هم به مردمان وهم به سردمداران نظام عنکبوتی و هم هزاران جنایتی که تا حال به حساب شان نوشته شده است ، به خط شوند.

به خط شوند و به این چهارتنی که ازماتحان الهی پیروزبیرون آمده اند تا این چرخ کج مداربرای تداوم سرکوب وبردگی تمامیت جامعه ما بویژه زنان - جوانان- دانشجویان - دانش آموزان - معلمان - کارورزان قلم واندیشه - استادان مستقل دانشگاهها- روستائیان خانه خراب و بی زمین و تهیدست - کارگران وزحمتکشان سراسرایران، جزاسارت و فقر، گسترش تنگنای زندگی و افتدار نظام به هیچ چیزی نیانجامید، به صف شوند و کارت رای بدست به پای صندوق ها آیند.

این دعواتی است که علی خامنه ای رهبر حکومت اسلامی، طی هفته گذشته و از طریق اطلاعیه اش بیش ازهرچیز، ماهیت این " انتصابات " نه انتخابات راصرحت داد. همه ما این ضرب المثل را شنیده ایم : تا نباشد چیزه کی ، مردم نگویند چیزه !

خامنه ای شرکت درانتخابات را عقلا و شرعا واجب خواند و تاکید نمود و اعلام داشت: " دشمنان ملت، گاه انتخابات ایران را انتصابات می خوانند و گاه می گویند رقابت نامزدها بازی کنترل شده درون حکومت است و انتخابات حتما با تقلب همراه خواهد بود که البته هدف همه این تلاش ها، ضربه زدن به مردم سالاری دینی و جلوگیری ازمشارکت قوی مردم در انتخابات است... آنچه من از مردم می خواهم این است که همه با " تمام قوا، توان و نشاط " در ۲۲ خرداد پای صندوق های رای بروند." (تاکیدات از من است) این خواست ولی فقیه مسلمین، جزمداخله آشکار، برای گدایی رای به نفع این و آن کاندید ایی است که درلیست چهارگانه ازغریب شوری نگهبان گذشته اند تا مردمان را درچهارسوی یک گزینش ناگزیرقرار دهند .

درقبال پاسخگویی به پرسش شما،وقتی این " انتصابات" است.عکس آن نیزدرمسیرانتخاباتی دموکراتیک معنی می یابد که زنان و مردان جامعه ما، درشرایطی برابر،خود حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داشته باشند. خود بتوانند نماینده گان شان را از طریق احزاب، سازمان ها و نهاد های خود ساخته شان یا درچهره و شخصیتی منفرد برکرسی کاندیداتوری برگمارند و برسربرنامه و پلتفرم شان دراستای پاسخ گفتن به مشکلات و نا بسامانی های موجود نقشه ریزند وهمه آحاد جامعه نیزتوانند با یکایک آن چهره ها روبرو گردند و به طرح مسائل و مباحث خود برآیند تا زمینه یک حق انتخاب برابربرای تمامی زنان و مردان جامعه درچهارچوب برابری طلبی یعنی حق انتخاب شدن و انتخاب کردن مساوی یکایک آنان امکانپذیر گردد. این مفهوم واقعی انتخابات است . اما دربرابراین مفهوم دموکراتیک، درجمهوری اسلامی وجود نهادهای استبدادی وضد مردمی نظیر" شورای نگهبان" ، " نظارت استصوابی " و حکم حکومتی " ولی فقیه " نیزمزید برعلت است و انتصابات و نه " انتخابات " به لحاظ ظاهری نیزآزهرگونه مشروعیتی تهی می باشد. تا جمهوری اسلامی است تحقق چنین خواست مدنی و دموکراتیک و مدرنی شدنی نیست .

نشریه راه کارگر : نظر شما در مورد تبلیغاتی که جمهوری اسلامی ایران به نام انتخابات ریاست جمهوری برای انداخته است، چیست؟

امیر جواهری : درتمام جوامع سرمایه داری وحاکمیت های استبدادی،ایام انتخابات زمان وعده دادن ولاف زدن های بی مقداروهیج و پوچ ، بدون هیچ تعهد اجرایی است. کاندیداها دربرابرم به خط می شوند، به مردم وعده های دروغ، وعده های سرخرمن، وعده دشنام وشمشیرکشی دشمن بردشمن و افسانه سرایی دون کیشوت واردرسمیای سراسردروغ ونا راستی ودربرابرچشمان منتظرمدرم،به زبان تبلیغاتی، بی مایه وکذب برزبان می رانند.

وقتی انتخابات تمام شد،تو گویی همه چیزبه پایان رسید. کاندیدای منتخب، شادان و خندان درمعیت محافظین گردن کلفت ومسلح و گزین شده ازاین معرکه به آن معرکه درگشت وگذرستند تا کارخویش و خویشان خود را به سامان برند. فراموش می کنند که دیروزدربرابر دیده

گان هفتتاد میلیون شهروند ایرانی درون کشوروچشمان میلیون ها ایرانی ساکن بیرون ازمرزها، چه وعده هایی به مردم داده ویا آرای که اخذ شده و منتهی به پیروزی او گشته است، برچه سطح از مطالبات مردم جامعه بنا شده بود؟

درحوزه طرح شعارها احمدی نژاد رینس دولت نهم برپوستر تبلیغاتی خود نوشته است: " به آفتاب سلامی دوباره خواهیم داد. این بیت اول شعرمشهوری ازفروغ فرخزاد شاعرمعاصرکشورمان به همین نام است؛ همان شعری که درادامه اش آمده : به آفتاب سلامی دوباره خواهیم داد/ به جویباری که درمن جاری است . بهره گیری ازاین شعرفروغ به عنوان شعارتبلیغاتی رئیس دولت نهم درحالی صورت گرفته که چندین سال است اشعاراین شاعر زن اجازه چاپ جدید پیدا نکرده است. وقتی فروغ فرخزاد ازجانب وزیرارشاد اطلاعاتی همین دولت سانسورمی گردد وکتب پیشترچاپ شده اش ازنمایشگاه کتاب جمع می شود و رئیس دولتش ازنام و چهره او برای خود وجاقت می طلبد که پوستر انتخاباتی اش را با کلام فروغ مزین کند ، خودفریبی بیش نیست. سی سال ستمگری و تبعیض علیه زنان برپایه قوانین مدنی وشرعی پدرسالارو قرون وسطایی ، امروزباردیگربا وعده های فریبکارانه، چهره سازی های وقیحانه ونوعی سازماندهی دروغینی است تا به " آفتاب " و تشعشه اش نیز دروغ بیابند.

هواداران میرحسین موسوی، نیزدریک کولی گری بازاری ماباته ومشاطه جویی رندانه،با ساختن یک کلیپ تبلیغاتی از سرود "سر اومد زمستون" و گذاشتن این کلیپ روی یوتوپ،یک باردیگر تلاش کرده اند تا برکشتاروجنیات بی شمارخود و رژیم درسال های نخست دهه شصت ونیز تابستان سال ۶۷ سرپوش بگذارند. این جماعت حافظه مردمان ما را به هیچ می گیرند. مگرهم اینان نبودند که دردهه ۶۰، جوانان کشور را به جرم هزیمه کردن "سر اومد زمستون، شکفته بهارون- گل سرخ خورشید، باز اومد و شب شد گریزون"، دستگیر و به جرم های ناکرده به جوخه های اعدام سپردند، وامروزموسوی دروقاحت کامل، همان سرود را جهت تهییج جوانان، درتبلیغات انتخاباتی خود به کارگرفته است؟

باید پرسید آیا هیچ کدام ازاین چهارتن کاندیداهای ریاست جمهوری ازمنشأ بد بختی ها و خانه خرابی های روزمره زندگی مردم، اززندان وشکنجه واعدام حرفی به میان می آورند؟آیا اینان ازموجودیت سندیکاها و اتحادیه ها و کمیته های ی کارگری وازآزادی تشکل های طبقاتی واقصدادی کارگران و یا ازآزادی تشکل های سیاسی نیروهای دگر اندیش درایجاد متنوع جامعه حرفی به میان می آورند ویا دراساس دفاع می کنند؟

اگرآری پس چرا باید کارگران فلزکارمیکانیک که در اول ماه مه (۱۱اردیبهشت) امسال دستگیر شده اند و یا فعالان کارگری دستگیرشده درپارک لاله هنوزکه هنوزاست درپاذاشت بسربرند؟ درهمین راستا میرحسین موسوی دربرابردولت احمدی نژاد درسفخانی اجتماع مردم جنوب تهران؛ درمجموعه فرهنگی - ورزشی بدراعلام میکند : " ... ۱۵۰۰کارخانه درسطح کشورتعطیل شده است. مردم ما عدالت، حل مشکلات و جمع کردن تعطیلی های گسترده را می خواهند. اقتداریک ملت درتولید، پیشرفت و کارخانه های آن کشوراست اما این دولت متاسفانه با واردات سیل آسای کالاها ی مختلف به کشور می خواهد کشور را اداره کند...." تردیدی نمی توان داشت، وجه تبلیغ موجود ورسانه ای کردن آنها تنها برای مصرف سوخت وسازدخلی وبلا کشیدن خویش و به خاک مالیدن نفریغل دستی و بیرون کردنش ازصحنه رقابت ها است واین بازی مضحک ظاهرا فقط برای همین نمایشات است وبعد ازجمعه که آراء شمارش گردید وازجعبه های مارگیری آن مارگیراصلی بیرون آمد همه چیزفراموش می شود. همه صحنه های نمایشات را پاک می کنند و دوباره برای تقسیم غنایم با یکدیگر گل می گویند وگل می شنوند. همین!

نشریه راه کارگر : چهار کاندیداهای کسب مقام ریاست جمهوری در ایران - که از صافی خیرگان نظام و نظارت استصوابی آنان گذشته اند - در رابطه با جایگاه زنان در دوران ریاست جمهوری خودشان در چهار سال آینده، مطالبی را تبلیغ مینمایند. با توجه به محروم بودن زنان از حق کاندیداتوری در رابطه با کسب مقام ریاست جمهوری در جمهوری اسلامی ایران، نظر شما در مورد تبلیغات چهار کاندیدای مذکور چیست؟

امیر جواهری : چهارکاندیدای دهمین دوره ریاست جمهوری با وعده های دروغ به مثابه چهاربالماسکه زن ستیزدرلباس همراهی با زنان، با دهها ترغفد دروغ وشعارهای نسبه ازطریق نیروی های پیرامونی خودبراه افتادند تا صحنه آرای درامدفاع اززنان را بدل به برنامنه تبلیغاتی خود سازند. مهدی کروبی خود تبدیل به یک "فمینیست اسلامی" شده و می گوید : " محوراصلی برنامه های من زنان هستند " (اعتماد ملی، ۵ خرداد۸۸) ،

کروبی که در دوران ریاست خود بر مجلس، حکم خامنه ای راجا انداخته و به آن جنبه عملی و اجرایی بخشید " جمیله کدیور" را بعنوان وزیر زن دولت آینده خود اعلام داشته است و به نام وی سرمایه گذاری ویژه می کند و ایشان را با چادر و چاقچور در برخورد نشانده و رژه می دهد. در نشست خود با نمایندگان " جنبش همگرایی زنان" با سبکی و لودگی تمام بر زنان می راند: " الان که شما زنان رئیس ما هستید. هم در خانواده و هم در جامعه " میرحسین موسوی نیز بر سرگرد آوری رای زنان به نفع خویش، تخت گزینش می رود و مدعی می گردد اگر انتخاب گردد: " گشت های ارشاد را از خیابان ها برمی چیند و برنامه هایی را در راستای حقوق زنان اجراء خواهد کرد" آخر کسی نیست از جناب ایشان بپرسد که خود همین گشت های سرکوب خیابانی و بیابانی، تحت عنوان مبارزه با بد حجابی، دردوره ی نخست وزیری شما به جریان افتاد و گام به گام اجراء شد و دردوره احمدی نژاد به مقام پلیس زن، تسنوی مزدها برای زن و مرد در قبال کار هم ارزش و شد. همین موسوی در " همایش ملی زنان..." پلانفرمی مشتمل بر پنج هدف و ۴۷ بند بی مالیات در راستای تامین حقوق زنان مطرح کرده و در آن تقریبا هر وعده ای که بخواهید داده است: از " منع و لغو هرگونه سهمیه بندی جنسیتی و بومی گزینی در دانشگاه ها و تمام مقاطع تحصیلی" تا " تحقق حقوق بنیادین کار برای زنان از قبیل آزادی انجمن ها، حمایت از تشکلهای مدنی کار، تسنوی مزدها برای زن و مرد در قبال کار هم ارزش و ارتقای شغلی" و حتی " محاسبه ارزش افزوده کارخانگی زنان در تولید ناخالص ملی توسط دولت..." و همسر خود " زهرا رهنورد" را به پیش کشیده و از زبان وی طرح و نقشه های چند وزیر و چند مشاور زن را بیرون می دهد.

محسن رضایی که فرماندهی تبهکارانه ترین قتل عام ها را داشته است از این ها پا فراتر می گذارد، مدعی ضرورت برابری حقوق زن و مرد می گردد و از قانونیت " کار خانگی زنان" صحبت می کند و وعده پرداخت حقوق به تمامی زنان خانه دار می دهد!

صد البته احمدی نژاد برای جلو افتادن از رفقا در این باب، " همایش زنان" برگزار کرده و دایره پیرامون خود را از زنان محجبه و دخترکان هوادارش پر می کند و برای شان و منزلت زنان و دختران همچون امام (ره) اش، عریده می کشد.

پرسش شما در این باب حقیقتی را با خود به همراه دارد و آن " ... محروم بودن زنان از حق کاندیداتوری در رابطه با کسب مقام ریاست جمهوری از جمهوری اسلامی ایران، ... است. در همین دوره شورای نگهبان نظام بیش از ۳۰ زن کاندیداتور را تماما از لیست خود بیرون گذاشت تا حاکمیت " رجال" بر " نسوان" را در سرزمین " الله" متحقق گرداند. وقتی چنین است و در سال تمامیت سال ۱۳۸۷ بر پایه گزارش فعالان مدافع حقوق بشر، آمار ارائه شده توسط مطبوعات درون کشور، گواه این است که: افزایش فرار دختران از خانه، خودکشی، پانین آمدن سن روسپیگری و اعتیاد در بین دختران و سرکوب عمومی تحت عنوان ، طرح ارتقای امنیت اجتماعی، بخشی از مشکلات زنان در ایران است ... طی سال گذشته عده ای از فعالین جنبش زنان بخاطر شرکت در مراسم روز جهانی زن در مقابل مجلس شورای اسلامی، عضویت در کمپین یک میلیون امضاء، فعالان وبلاگ نویس زن و فعالیت های دانشجویی و حضور و تجمع در برابر فراخوان فعالان کارگری در پارک لاله تهران، زنجانی دستگیر و به زندان کشانده می شوند و جلوه جواهری بیش از یکماه بازداشت با وثیقه ۱۰۰ میلیون آزاد می شود. همه اینها نشان از نقض سیستماتیک حقوق زنان در ایران بشمار می رود.

و یا... وقتی امام جمعه مشهد حجت الاسلام سید احمد علم المهدی، عریده سر می کشد و اعلام می دارد: بی حجابی تنها گناه و فعل حرام نیست. امروز یک جنایت و حشمتناک است. بی حجاب یک جاسوس مزدور بی جیره مواجهی است که روز و شب برای آمریکا جاسوسی می کند، بدون اینکه حقوقی بگیرد. نامبرده خطاب به متولیان فرهنگی و نیروهای امنیتی گفت: بی حجابی مسئله کوچکی نیست که از کنار آن بگذریم. تمام مردم به عنوان مسلمان باید با آن برخورد کنند. بی حجابی با آن قیافه ناهنجارش از یک ماده منفجره و بمب خطرناکتر است. (خبرگزاری ایسنا ۲۴/۴/۸۷) پشت سر این امام جماعت، سرباز امام زمان جناب ناصر تجاران رئیس پلیس امنیت اخلاقی خراسان رضوی اعلام داشت: " بدحجابی جرم است و به همین دلیل از طرح مبارزه با آن عقب نشینی نمی کنیم و این طرح تعطیل هم نخواهد شد و آن را با قدرت ادامه خواهیم داد. وی در مورد طرح مبارزه با خودروهای مزاحم گفت: با خودروهای سواری که حیوان حمل می کنند از جمله سگ و میمون یا گربه برخورد خواهد شد." (خبرگزاری امیر کبیر ۸۷/۲/۵)

اما یک نکته را از یاد نبریم ؛ زنان جامعه ما در طول سی سال حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی همواره بسان آتش فشانی زیر پای این نظام ظاهر شده و با صرف هزینه های پُر شمار (دستگیری - بازداشت - تبعید - شلاق خوردن - از کار بیگاری و غیره) در عرصه طرح مطالباتی خویش پیشرفت های غیر قابل چشم پوشی را از خود به جا گذاشته اند. زنان در تمامی این سال ها به مبارزه

ای تا برابریا نظام مرد سالار، کمربسته و تا به امروز هزینه سنگینی را نیز پرداخت کرده اند. عقب نشینی چهار کاندید ریاست جمهوری بر سر طرح مسائل زنان در مقطع نمایش انتخاباتی آنان، تنها و تنها در عرصه پیشروی جنبش زنان در امر برابری حقوق زنان در عرصه های گوناگون اجتماعی و در راستای تحقق طرح خواسته ها و مطالبات شفاف و هر روزه آنان فراهم آمده است.

باید این پیشروی را پاس داشت و برای رهایی زن از قید ستم مضاعفی که متوجه یکایک آنان بوده است، بیکاری یکایک زنان را در تحقق اصل برابری طلبی حقوق زنان و تعمیق جنبش سوسیال فمینیستی در درون کشور ایران و جوامع پیرامونی از گزند " حاکمیت اسلامیست ها" حمایت همه جانبه نمود.

نشریه راه کارگر : چهار کاندیدای کسب ریاست جمهوری در نظام ولایت فقیه در ایران، در تبلیغات انتخاباتی شان، با ارائه مطالبی در رابطه با گسترش فساد در کشور - بویژه در زمینه اقتصادی - تلاش مینمایند که در زمینه های

چاپوال اموال عمومی، رقبایشان را بی اعتبار نمایند. با توجه به افشاکاری های "قطره چکانی" عباس پالیزبان در رابطه با چاپوال اموال عمومی توسط برخی از صاحب منصفان محافل قدرتمند رژیم و اینکه او بعلت همان افشاکاری ها دستگیر و زندانی شد، نظر شما در مورد تبلیغات چهار کاندیدای ریاست جمهوری چیست؟

امیر جواهری: ببینید امروز آنچه که به هشدار رفسنجانی به خامنه ای منتهی شد. به معنای این است که گرم بودن صحنه همان " انتصبات " کذایی بر ملا شدن فساد و تباهی عمومی حکومت گران سی ساله را بنمایش می گذارد. ما امروز شاهدیم که چهار کاندید گزینش شده این دوره، به مانند دوره های پیشین، قولهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی فراوانی می دهند؛ از توزیع دیگر بار عادلانه خواربار و مایحتاج تا بخش پول تا بزرگ کردن سفره مردم، تا طرح تحول اقتصادی و رهنماین زنان از اسارت و بردگی شان که خود بند ناف این نظام است. مهدی کروبی وعده دروغ "در دولت من زندانی سیاسی نخواهیم داشت" را در مسجد دانشگاه امیر کبیر در جمع دانشجویان سر می دهد. بی هیچ تردیدی این نوع تبلیغات تنها و تنها در رهنماین بازی تبلیغ انتخاباتی بر زبان ها جاری می گردد و در عمل کارایی مطلوبی از خود بجا نخواهد گذاشت.

روزی نیست که خبر جیددی را نشنومیم. وقتی همین چهار تن از صفای " شورای نگهبان" گذشتند و نام شان پوستر گردید. ما شاهد کنش ها و واکنش های تا به امروز اعلام نشده را از زبان هریک شان در سطح رسانه ها با به عیان می بینیم. در چنین فضایی چیزی که به وفور یافت می شود پرونده هایی است که در باره فساد و زد و بند نامزدها بالا زده می شود. مثلا تصادفی نیست که در اساتذته اعلام کاندیداتوری محسن رضایی خبرهایی درباره افزایش واردات قاچاق سیگار مالبرو در ایران انتشار می یابد. هر چه باشد در مجادلات بد و بد تر نشان دادن زمین بازی حریف، از سوی احمدی نژاد فاش شده بود که محسن رضایی در واقع شاه مهره اصلی قاچاق سیگار در ایران است. همینطور احمدی نژاد در سخنرانی دانشگاه علم و صنعت با حملات تند و بی پرواش به جناح رقیب و "خان" و "همدست بیگانگان" خواندن آنان در رابطه با دانشگاه آزاد که تحت کنترل خاندان رفسنجانی است نمونه ای را ذکر کرد و گفت: " این دانشگاه قراردادی با یکی از مراکز تحقیقاتی که در واقع یک مرکز سیاسی است بسته که البته وظایف کسانی که در این مرکز کار می کنند کار اجرایی نیست. بلکه این مرکز فقط باید از یک گروه تصمیمگیر حمایت کند. این دانشگاه قراردادی بالغ بر دو، سه میلیارد تومان با پول این بچه ها با این مرکز بسته است که پرود و تحولات آینده خاورمیانه را برای آن ها رصد کند؛ قراردادی که هر کس بخواند می فهمد می خواستند پولی را در شکم آن ها بریزد." احمدی نژاد نام " مرکز" مربوطه را به هیچ وجه فاش نکرد، اما بیگمان منظور او می تواند همان " مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام" باشد. یا مثلا رسانه های نزدیک و حامی نامزدی میرحسین موسوی ماجرای "گم" شدن ۳۰۰ میلیارد دلار در دوره احمدی نژاد را جار می زنند و در عوض دولتی ها از زبان "صفا هرنودی" عنصر اطلاعاتی دولت مدعی هستند که در دوره نخست وزیری موسوی ۵۰۰ میلیارد دلار حیف و میل شده است. کروبی که هنوز به پیروی از "حکم حکومتی" خامنه ای افتخار می کند، خود متهم به اخذ رشوه ۳۰۰ میلیون از شهرام جزایری است که پرونده اش را مقامات قضایی در بایگانی خود دارند. این اتهامات ردیف شده نامزدهای انتخاباتی به یکدیگر درباره فساد مالی و پرونده هایی که برای هم بیرون کشیده اند، چهره نامزدهای رژیم سرمایه داری اسلامی ایران و کارگزاران رنگارنگش را بر ملا می کند. جدا از این در تعمیق بر ملا کردن فساد میلیاردری درون نظام، باز هم احمدی نژاد در برابر اشک تمساح ریختن کرباسچی که امروز در ستاد مهدی کروبی لانه کرده است. در سخنرانی شهر مشهد اعلام می دارد: " بین سال های ۷۳ تا ۷۵ در تهران فردی را محاکمه کردند و حتی دادگاه او به صورت زنده از صدا و سیما پخش شد این فرد اعتراف کرد که بیش از ۲۵۰ میلیون تومان از بیت المال را برای حزب و گروه خودی هزینه کرده است دیدیم که مدیران بالاتر به جای اینکه از این عمل زشت و غیر قانونی شرمند شوند همه برای حمایت از این فرد تلاش کردند و این مسئول خطای را به عنوان چهره ملی معرفی کردند" همچنین در همین سخنرانی اعلام می دارد: " در سال های گذشته یک گروه ۱۵۰-۲۰۰ نفری در همه مراکز تصمیم گری مستقر بودند و با تغییر دولت ها جایگاهشان تغییر نمی کرد" در برابر جناح مقابل که پدرخواندگی آن با رفسنجانی است

موجودیت دولت نهم را زیرسوال می گیرد و خواستار ارائه گزارش در باره نحوه هزینه شدن ۲۰ میلیارد دلار درآمد نفتی کشور طی دو سال اخیر شده است. با اینهمه بازار عوامفریبی نامزدها داغ است و آشکارا خرید رای از طریق پخش پول جریان دارد.

شما بدرستی می پرسید بین این حرف ها و نخ نما کردن یکدیگر بر سر جنگ رقابتی و آنچه را که پیشتر "عباس پالیزبان" در همدان و بر سر همان جایگاهی که پیشتر از او "سعید امامی" واجبی خور، برای دانشجویان برزبان افشاء گری حرف هابی زده بود، چگونه باید ارزیابی کرد؟ بنظر من چهره ای همچون "پالیزبان" ابتداء آقازاده های مافیای و فرزندان "امامی کاشانی" ها "احمد جنتی" ها، "رفسنجانی" ها را بر ملا کرده و دستگاه قضایی را به چالش گرفته بود. تفاوت آن شرایط در این بوده است که شرایط انتخابات و رای خریدن از مردم را با خود نداشت. از اینرو او باید در زندان بماند و بجای این پرده افکنی همامکامه شود و این جنایان برپوست تبلیغی در برابر مردم ظاهر گردند، پاسخ ام همان است که پیشتر در همان پرسش دوم شما بیان داشتم، با برزبان قلم جاری می کنم: در تمام جوامع سرمایه داری و حاکمیت های استبدادی، ایام انتخابات زمان وعده دادن و لاف زدن های بی مقدار و هیچ و پوچ، بدون هیچ تعهد اجرایی است. نشانه دروغ و تباهی و دام چاله ای برای رای خریدن و چهار سال بر کرسی همان فساد و ویرانه گری تکیه دادن و مردم را به هیچ انگاشتن، و وظیفه مطبوعات و رسانه های مسئول نیز شاولون کردن این خود افشاء گری های مردم فریبانه است. به عینه کاری که شما می کنید و بر تراستی ها می شورید و به مردمان اطلاعات میرسانید.

نشریه راه کارگر: در مقطع "انتخاب" دوره دهم ریاست جمهوری در ایران، کسانی بنام اپوزیسیون نظام ولایت فقیه، برای گرم کردن تبلیغات انتخاباتی و کشاندن مردم به پای صندوق های "انتخابات"، در مخالفت با محمود احمدی نژاد، صحبت از انتخاب بین بد و بدتر مینمایند. نظر شما در این رابطه چیست؟

امیر جواهری: قبل از هرگونه پاسخی از خود شما می پرسم: آیا در بین این چهارتن چگونه می توان کاندید "بد" را از "بد تر" باز شناخت؟ آیا در اساس آن "بدترها" کدام یکی ها هستند که ما مردم را به سوی انتخاب آن "بد" حواله دهیم؟ من خود بر آنم از این چهارتن، دولنگه یک کرباسند! وقتی بعد از دو دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در دوره هفتم، در دوم خرداد ۷۶ از مجموع ۲۳۸ کاندیدا، شورای نگهبان تنها صلاحیت ۴ نفر را تایید نمود و خاتمی و ناطق نوری، ری شهری و زواره ای در برابر هم صف آزاری کردند. جا گرفتن محمد خامنه ای پشت سرنطاق نوری وسیله شد که مردم محمد خاتمی را در مقام گزینش بد و بد تر، با پس زدن ناطق نوری، به خاتمی رای دهند.

در هشتمین انتخابات ریاست جمهوری ۱۸ خرداد ۸۰ مجدداً تعداد ۸۱۷ نفر کاندید ثبت نام کردند. شورای نگهبان بعد از سه دوره بررسی، سرانجام تنها صلاحیت ۱۰ نفر از آنها را تصویب کرد که شامل خود خاتمی و ۹ کاندید دیگر بود.

در همین دوره نیز انتخاب مردم در مقام گزینش بد و بدتر بوده است. حاصل این دو دوره انتخابات ریاست جمهوری آنمی یا مشخصه محمد خاتمی با جمع آوری بیش از بیست میلیون رای، وقتی کفگیر به ته دیگ خورد، اعلام داشت: نگویند رئیس جمهور، من یک "تدارکاتچی" بودم. باید از محمد خاتمی پرسید: مگر شما وظایف نخست وزیر از جمله ماده یکصد و سی و چهارم را در قانون اساسی را نخوانده بودید تا شانه از زیر بار خالی گردانی و در زمان حساب پس دادن خود را "تدارکاتچی" بنامی تا به بیش از بیست میلیون رای دهنده پاسخگو نباشید؟ رئیس جمهوری که تهی از کارکرد حقیقی و حقوقی برشمرده در قانون اساسی خود نظام جمهوری اسلامی است. طی دو دوره انتخاب ریاست جمهوری اش نیز در مقام رقابت بد و بد تر برگزیده شد.

در دوره پیشین یعنی نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در خرداد ۱۳۸۴ نیز همین صحنه تکرار گردید.

شورای نگهبان تنها به باقی ماندن چهره های شاخص جناح های درونی رژیم نظیر: رفسنجانی، قالیباف، احمدی نژاد، کروبی و معین اجازه رقابت داد. در درواول هیچکدامشان از صندوق های رای بیرون نیامند. در دوره دوم نیز رقابت را با گزینش بد و بدترین رفسنجانی و احمدی نژاد کشاندند. کروبی با حذف خود چند روزی عصبان کرد و رفسنجانی نیز در برابر فساد روز افزون خود و برنده شدن احمدی نژاد که از دل تقلبات آشکار نیروی "پادگانی" و "سربازان غیبی امام زمانی"، حاصل آمده بود. اعلام داشت شکایت اش را به خدای نادیده و آسمانی خواهد برد.

اما امروز اگر بخواهیم انتخاب "بد" و "بد تر" را در هیکل وجودی میرحسین موسوی و احمدی نژاد بچویم. همین موسوی از سال ۵۷ تا ۶۰ عضو مرکزی حزب جمهوری اسلامی که تمام امور مملکت را در دست گرفت و با همکاری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هر کاری خواستند کردند، ایشان سردبیری روزنامه ارگان حزب (روزنامه جمهوری اسلامی) را بر عهده داشتند. همین روزنامه بزرگترین مشوق چماقداری و قلع و قمع دگر اندیشان و تشویق حزب الهی ها برای حمله به اجتماعات مردم و منتقدین بود. روزنامه ای که موسوی سردبیر آن بودند زمانی که اعدام ها در زندانها شروع شد برای ایجاد رعب و وحشت هر روز نام تعدادی از آنها را منتشر می کرد.

دکتر محمد ملکی استاد بازنشسته دانشگاه تهران در مورد میر حسین موسوی و محسن رضایی چه نیک پرسش کرده است: "می گویند شما نقاشی میکردید،

مگر نه این است که یک هنرمند، یک نقاش، یک موسیقی دان، یک شاعر در کار هنری اندیشه های درونی خود را منعکس میکند؟ آیا شما که شاهد بسیاری از وقایع جنگ ۸ ساله، شکنجه ها و کشتارهای دهه شصت از جمله جنایت بی نظیر کشتار هزاران زندانی در سال ۶۷ بوده اید، یک تابلو کشیده اید که کبوتری سپید با بالهای خونین افتاده بر کف قفس نشان دهد؟ آیا یک تابلو از اعدام های دسته جمعی در زمان صدارت خود کشیده اید؟ آیا یک تابلو که وضع زندگی میلیون ها آواره جنگ باشد را قلمی کرده اید؟ آیا یک بار اعلام کرده اید به چه دلیل پس از فتح خرمشهر و عقب نشینی عراق سالها جنگ را ادامه دادید که موجب مرگ و معطل شدن صدها هزار نفر و صدها میلیارد دلار خسارت مالی گردید؟

جنابعالی به عنوان نخست وزیر و آقای رضایی به نام فرماده کل سپاه باید جوابگوی ملت، خانواده شهدا، هزاران معلول جنگی، موجی و شیمیایی شده ها باشید. مگر می شود با یک جمله "ما دستورات آقای خمینی را اجرا کرده ایم" از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرد؟ ۲۰ سال است که از پیروزی در جنگ سخن میگویند ولی یکبار نگفتید اگر پیروز شدید پس آقای خمینی چرا جام زهر را سر کشید؟ مگر برای پیروزی زهر میخورند؟

با این همه گفته می شود؛ با فتوایی که خمینی صادر کرد میرحسین موسوی، نخست وزیر، علی خامنه ای، رئیس جمهور و محسن رضایی فرماده سپاه پاسداران وقت، جوخه های مرگ را فعال تر کرده و در مدت کوتاهی چندین هزار زندانی سیاسی را قتل عام نمودند. بنابراین، خامنه ای و موسوی و هم چنین محسن رضایی، نقش مستقیم در این قتل عام تاریخی زندانیان سیاسی داشتند. حالا در برابر این همه روشنگری این عبارت را با هم بخوانیم: "براین اساس حزب ما روند انتخابات کنونی را نه در چارچوب رای دادن به موسوی یا کروبی، بلکه تجهیز نیرو برای شکست محمود احمدی نژاد و محسن رضایی، به عنوان نامزدهای رژیم ولایت فقیه می داند. رای دادن به نامزدهای اصلاح طلبان در شرایط موجود رای منفی دادن به رژیم ولایت فقیه و نامزدهای آن در انتخابات است. ما اطمینان داریم که مردم با هوشیاری این مهم را به انجام خواهند رساند." (اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، به مناسبت انتخابات ریاست جمهوری)

تجربه سی سال حاکمیت سپاه روحانیت نشان داد که زمینه چنین گزینشی تا ملتقای همه پیچ و مهره های این نظام برگردونه "مردم سالاری دینی" مورد ادعایی خامنه ای وارث خمینی می گردد نه از انتخابات دموکراتیک نشانی است و نه از حق انتخاب و مشارکت آزاد مردمان ما برای برپایی جامعه ای رها و فرارغ از سلطه دین مداری این آقایان.

باید گفت: در چنین شرایطی "تجهیز نیرو" بی درکار نیست. تا حزبی مردم را نه در مقام یک گزینه بلکه دوتن "بد" یعنی موسوی و کروبی را به دو "بدتر" یعنی محمود احمدی نژاد و محسن رضایی، ارجح شمارد. از اینرو نیز "رای منفی" ای در میان نیست. شرکت مردم نه از سزاخیتیار بلکه برپایه هزاران آگروامی است که این حاکمیت سپاه تا به امروز آنان را بر سر انتخاب خود گذاشته است. آن گرایشات که همواره در مقام گزینش بد و بد تر مردم را به صف می کنند، خاک بر چشم مردمان جامعه ایران می پاشند.

کسانی که این نکته را در نمی یابند و برای گزینش این و آن رئیس جمهور و تقویت و تثبیت نهاد ساختار موجود و قدرت سرمایه با خود رای می دهد یا دیگران را به شرکت در رای دادن تشویق می کنند، در واقع رای خویش و حاصل این رای را دقیقاً به ضد خود و به دشمن هستی خود بدل می سازند. دریک کلام به سلب مطلق هر نوع آزادی خوایی و برابری طلبی و حق آزاد دخالتگری شهروندی در سرنوشت کارو زندگی خود و همه ناداران ویی چیزان، همه مستمندان و مسکینان، و به دشمنان همه عاشقان به هستی زندگی و سرپرده شده گان که به حاکمیت اسلامی تا به امروز نه گفتند، رای می دهند. هم اینان به صف می شوند و رای می دهند تا تمامی فقر و فلاکت، مسکنت و ناداری، فحشا و بیماری، بیکاری و غم نان، بازداشت و زندان، استیصال و زبونی، حدت، استثمار و سایر سیاه روزی های خود در این نظام مهربانیت زنده و همه این فلاکت و زبونی را با رای خود به میرحسین موسوی و یا کروبی در مقام گزینش بد، در مقابل محمود احمدی نژاد و محسن رضایی که بد ترش می نامند تقسیم کنند تا همچنان "عمود خیمه نظام" برپای ایستد و مردمان بر دار است حکومت سپاه الله به استغاثه نشینند تا ای بسا از پول نفت و بیت المال به پای سفره خالی آنان سهمیه ای برسد. چنین میاد این بار!

نشریه راه کارگر: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، در این دوره "انتخابات"، یک سری مناظره مابین چهار کاندیدای احراز مقام ریاست جمهوری بر اه انداخته است، نظر شما در رابطه با این ابتکار جدید نظام چیست؟

امیر جواهری: این هفته ها و روزها که به خیمه شب بازی "انتخابات" نزدیک می شویم شاهد صحنه هایی هستیم و گاهی حرف و حدیث ها، چهره نشان دادن ها و شعارهایی به گوش می رسد که ببینند و شنوندند و ما که خواننده آن هستیم چنین انگاشته می شود که گویی همه چیز عوض شده و بازی کنندگان، بازیگرانی دگرند و برای نخستین بار به روی صحنه آمده اند. ولی واقعیت چنین نیست. در حوزه تبلیغاتی احمدی نژاد که خود یک پای رقابت هاست، روش آسانی را از مدت ها پیش به اینسو در پیش گرفته است. وی از طریق کمیته امداد در بخش وسیع روستا ها و نقاط دور افتاده کشور و محلات پرت کلان شهر تهران و حتی در صحن

سونامی سبز تغییر؟!*

تقی روزبه

انتخابات در نظام جمهوری اسلامی بر اساس همان موازین شناخته شده و متعارف جوامع بورژوازی در مورد آزادی و دموکراسی، هیچ وقت نمی توانسته، بیش از یک نمایش انتخاباتی باشد و به خصوص انتخابات ریاست جمهوری پیش رو را به یک تعبیر باید نمایشی ترین انتخابات تاکنونی نامید. باین وجود، بنظر میرسد در این نمایشی ترین انتخابات ما یک بار دیگر با ناسازه ای مواجه شده ایم: از یکسویا صحنه گردانی مورد اعتمادترین کاندیداهای دستگاه حاکمه و از سوی دیگر با پدیده گسترش تمایل به شرکت فراگیر و گسترده مردم برای گزین بد در برابر بدتر. اصلاح طبیان وعده تکرار حماسه دوم خرداد رامی دهند و گزارش های انتشار یافته نیر حکایت از حرکت و شوق و ذوق جوانان و حضور گسترده تر آنها در قیاس با انتخابات سال ۸۴ دارد. در دوره قبلی مطابق آمارهای خود رژیم ۲۰ میلیون نفر تحریم کننده وجود داشت که به تنهایی شمارشان از هرقصد آرائی دیگر بیشتر بود. اما در شرایط کنونی بنظر میرسد بخشی از آن تحریم گان میلیونی برای کنار زدن احمدی نژاد به میدان آمده اند تا بزعم خود از تکرار فاجعه مشابه ۸۴ و بی آمدهای مترتب بر آن ممانعت به عمل آورند. در میان پیام های گسترده در حال مبادله توسط اس ام اس هالین پیام جای ویژه ای را بخود اختصاص داده است: "اکنون تو ومن رای میدهم تا اوشکست بخورد!" و همین عبارت بخوبی جوهر سلبی این حرکت و فقدان جنبه ایجابی آن را به نمایش می گذارد.

آیا براستی ما بار دیگر با شرایطی مشابه دوم خرداد ۷۶ مواجهیم؟ برای پاسخ دادن به این سوال لازم است که به مهمترین مشخصه های شرایطی که انتخابات امسال ریاست جمهوری در آن برگزار می شود نگاه بیافکنیم:

۱- نخستین عامل جدید باید تحولات جهانی و بخصوص تحولات مربوط به آمریکا دانست که منجر به شکست نومحافظه کاران و روی کار آمدن اوباما شد. با توجه به تأثیری که رویدادهای آمریکا در پهنه جهان و بویژه از دیرباز در خود ایران داشته است، نمی توان از اهمیت بازتاب تموجات آن به خصوص با توجه به نقش کانونی ایران در بحران منطقه و جهان غافل شد. تأثیر این تحولات را نسل ما لاقلاً از زمان روی کار آمدن کارتریبیاد دارد و اکنون این تأثیر گذاری باتوجه به تحولات مربوط به جهانی سازی و تحولات منطقه و تضعیف روز افزون اقتدار حاکمیت های ملی، بیشتر تر شده است. و بازتاب آن را نه فقط در یکتکه کردن سیاست های اقتصادی توسط دولتها و شرکت های فراملیتی بلکه هم چنین می توان در رفتار و کردار جوانان و شعارها و آداب و رفتار آنها و در برید رسانه های فراملی این قدرتها مشاهده کرد. همه چشم ها به انتخابات و نتایج آن دوخته شده اند و شروع رویکردهای جدید تا اطلاع ثانوی در حال انجماد قرار گرفته است.

۲- دومین مؤلفه مهم را باید ناکامی و منزوی شدن احمدی نژاد و سیاست های آن دانست. تورم ۲۵ درصدی، گسترش خط فقر به چهار برابر حقوق حداقل، حیف و میل هنگفت ترین درآمد های ارزی در کل حیات رژیم و فساد گسترده ناشی از آن، در کنار سرکوب جنبش های اجتماعی، همزمانی این بحران با بحران بی سابقه اقتصادی در جهان و افت قیمت نفت، در کنار تشدید تنش با دولتهای بزرگ و سرشکن شدن فشارهای مضاعف سیاسی و اقتصادی ناشی از آن بر بحران داخلی، مجموعاً شرایطی را فراهم ساخته است که بسیاری از لایه های طبقات پائین و متوسط دیگر تحمل ریاست جمهوری چهار ساله دوم او را ندارند. او اکنون در نزاع فشار بسیاری از مردم بویژه در شهرهای بزرگ و متوسط به مظهر سرکوب و دروغ، و نکبت و فلاکت تبدیل شده است. و وقتی جوانان در شعارهای خود به پینوشه و طالبان اشاره می کنند و شعار مرگ بر استبداد می دهند، فی الواقع دولت احمدی نژاد را تجسم عریان آن می دانند.

۳- بحران درون حکومتی: هیچ وقت شکاف در میان بخش اصلی حاکمیت و موسوم به اصول گرایان تا این اندازه که در زمان احمدی نژاد بوجود آمده وجود نداشته است. عملاً مجلس در برابر او قرار گرفته و اختیارات اساسی او را مضحکه نامیده است. تمامی تلاش های احمدی نژاد برای عملیاتی کردن تخصیص یارانه های نقدی ۴۰-۵۰ هزار تومانی به افراد دهک های پائین جامعه (به عنوان بخشی از طرح ساختار اقتصادی و حذف یارانه های حامل های انرژی) و به عنوان یک پروژه انتخاباتی و رشوه ای برای جلب نظر های دهنندگان، از طریق مجلس خنثی شده است (گرچه این مانع توسل دولت به راه های چون توزیع سهام عدالت و توزیع سبب زمین مجانی و مانند آن ها نشده است). نهادهای همچون جامعه مدرسین قم و روحانیت مبارز تهران علیرغم فشارهای پشت پرده خامنه ای و حامیان شخص احمدی نژاد حاضر نشدند از مصداق معینی در انتخابات حمایت کنند. و وقتی هم

نماز جمعه به بخش وسیع کمک های نقدی و جنسی خواربار و یودر لباس و غیره برای خرید رای رو آورده است و دستگاههای تبلیغاتی و حمایتگر وی توسط نیروی گسترده حزب الله در کنار راه اندازی پروژه های تخریب رقیب، دانما بردار و بودن انتقادات نامزدهای رقیب احمدی نژاد به ویژه کروی و میرحسین موسوی تاکید می ورزند. مناظره های تلویزیونی صحنه های کشاکش رقیبان در برابر هم و سفرهای اسانی و شهرستانی و حتی به میان عشایر و کلات رفتن برای صحنه سازی دفاع از قومیت ها و زبان و فرهنگ هاست. نظمی که تا به امروز موجودیت چندین میلیون مسلمان سنی مذهب را نادیده گرفته، نظامی که موجودیت میلیونی ملیت های کرد- ترک آذری- بلوچ- ترکمن- عرب ساکن جنوب ایران را در جغرافیای درون خاک به هیچ شمارده است و همواره تا به امروز در برابر خواست ها و مطالبات واقعی آنان چز لشکر کشی و کشتار و اعدام و ترور فرزندان آن مردمان در خارج از مرزها کارنامه ای نداشته و ندارد، امروز کاندیداهایش به صف می شوند و رهبرشان نیز به میان مردم کردستان رهسپار می گردد تا در نمایش تیغی آن خطه فعال جلوه نمایند. و همین وضعیت نیز هشداری اکبر شاه را بر خامنه ای قلمی کرده است که طی نامه ای براو اعلان داشت: " برای حل این مشکل و برای رفع فتنه های خطرناک و خاموش کردن آتشی که هم اکنون دوش در فضا قابل مشاهده است، هرگونه که صلاح می دانید اقدام موثری بنمایید و مانع شعله ور شدن این آتش در جریان انتخابات و پس از آن شوید. ... و - نگذارید - با نادیده گرفتن قانون، بنزین بر آتش افروخته بریزند...." این هشدار نشان از وخامت اوضاعی ایست که همه حاکمان با آن روبرو اند و برای خواباندن آن به وقت نیاز، چون همیشه - یکی می گردند - شمشیر از نیام برمی کشند تا " عمود خیمه نظام" همچنان بر پای بماند.

فضای موجود فرصتی برای روشننگری درباره ضدیت با تمامیت نظامی ایست که با حاکمیت و حق رای مردم از روز اول مخالف بوده است. این فضا مجالی برای طرح مستقل مطالبات جنبش های اعتراضی و خیابانی است. این فضا فرصتی فراهم می آورد تا زنان - دانشجویان - معلمان - پرستاران - استادان مستقل- کارورزان فکرواندیشه که تا به امروز مستقل از حاکمیت عمل کرده اند- روستائیان تهیدست و کارگران و نیروی میلیونی بیکاران بتوانند به صف شوند و مطالبات بیواسطه خود را بر زبان رانند و به صف آرای خود بپردازند.

سامان این تبلیغات دروغین هیچگاه منافع عمومی مردمان درون و بیرون کشور ایران را نمایندگی نمی کند بلکه تنها به نسل جوان جامعه یاری می رساند که این دزدان سرگردنه را به تفکیک از هم بازشناسند و از هیچکدام آنان چشم یاری نداشته باشند. امروز که همه به جان هم افتاده اند، شعار نه به انتخابات و تحریم کافی نیست، بلکه فرجه موجود را همه فعالان سیاسی و اجتماعی داخل و خارج از کشور، باید عرصه حضور کاندیداهای رایبه ضد تبلیغ بر علیه آن بدل سازند و حکومت را بر حکومت گران دشوار نمایند و با هوشیاری تمام در فضای موجود، سطح واقعی حوادث را دنبال و به جلوی صحنه کشند. آرایش وسیع به خیابان آمدن ها در دل صحنه آرای تبلیغاتی هفته ها و روزهای اخیر تا روز جمعه ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ باید ما را آنچنان هوشیار نگهدارد که صحنه، روی رویی های خیابانی راترک نکرده و منفعل نمانیم. چرا که همین در خیابان ماندن ما بتواند، ضربه های هرنوع خیزش کورکودتا گونه رایبه نفع مردم و منافع آنان بدل نماید. کمترین تغییر و تحول درون جامعه ما را نه رفرم میسر و رشکسته و نیرویی که تا به امروز چشم به بالا داشته بلکه آن جنبش عظیمی پاسخگوست که همواره در سرباز نگاهها به خیابان آمده و مطالبات خود را با پرداخت هزینه های سنگین بر زبان رانده اند. نیروی شرمگینی که پشت ستاد های حسین موسوی با داعیه دفاع از " اصلاحات " سنگر گرفته، خود مانع بزرگی برای پیشروی هر گونه رفرم خواهی مردمی ایست که دارند با همه جناح ها و نیروهای حکومت گرد میاز های نابرابر دست به هر کاری می زنند تا چرخ حکومتگر را از چرخش بازدارند.

می توان و باید آرزو مند این بود که زنان و مردان جامعه از هر قدم فرجه نفس کشیدن بهره جسته و بدیل های مستقل رودر رویی ها رایبه صف آرای نیردمیان خود و حکومت گران بدل نمایند. این آن نکته ای نیست که با فرمان ما از فرسنگ ها راه دور محقق شده و به باز نمی شنید بلکه تنها ذهنیت فعال ما در برابر منافع مردم و نه گفتن دیگر باره ما به " انتصابات" فرمایشی نظام و رودر رویی آشکار ما به مدافعان شرکت در پای صندوق ها را به ثبوت می رساند. این لحظه از ما هوشیاری و مسئولیت می طلبد که مبارزه با کلیت نظام ضد انسانی را در هیچ شرایطی از یاد نبریم و رودر رویی آشکار جنبش جوان ایران را با وسواس و مسئولیت در این سوی جهان در هم بستگی وسیع بین المللی پشتیبانی و حمایت نماییم. تاریخ انجام این مصاحبه ۲۰ خرداد ۱۳۸۸ است.

مهدوی کنی به صفت فردی کوشید که احمدی نژاد را کاندید اصلح به نامد، بلافاصله ناطق نوری رئیس دفترتبارسی خامنه ای و دیگرعضوشاخص این جامعه،اعلام داشت که جامعه روحانیت مبارز درمورد حمایت از هیچ کاندیدانی تصمیم نگرفته است.درزمان هیچ رئیس جمهوری مراجع برجسته قم تااین حد دولت و کابینه و سیاست های آن را مورد انتقاد مستقیم قرار نداده بودند. خلاصه آنکه جناح حاکم وازجمله بیت رهبری دربرخورد با احمدی نژاد دوچارروشقه گی شده است.اوج این شکاف درمیان "اصول گرایان" را می توان درهمین مناظره های اخیراحمدی نژاد با رقیبایش درسیمای جمهوری اسلامی به خوبی مشاهده کرد. حمله بی محایا ویی سابقه احمدی نژادبه رفسنجانی وناطق نوری(به عنوان نژادان،مفسدان اقتصادی وپدرخوانده مافیای وحامیان رقیب او) دربرابرنگاه کنجکاو حیرت زده میلیون نفری که به پرده تلویزیون چشم دوخته بودند چنان غافلگیرکننده بود که حتا جریانبات اصول گرای ۱۴ گانه پیروان خط امام و رهبری نیزنتوانستند ازمحکوم کردن کاندید موردحمایت خود، آتمم درآستانه انتخابات ریاست جمهوری خود داری ورزند!واقعیت آن است که حربه های احمدی نژادیعنی شعار"عدالت"،مبارزه بااشرافیت واقآزاده ها ورائت خواران ومافیای نفتی وپیش برد دیپلماسی مبتنی برعزت اسلامی و...با توجه نمایشی بودن این شعارها وخصصت مصرف انتخاباتی داشتن آنها عملا تاحدزیادی بایی اعتمادی مواجه شده و کارکرد خود را از دست داده است. وهمین واقعیت درکنارتبدیل شدن وی به نماد دروغ وعوام فریبی وعامل وخامت بحران و هم چنین یکه تازی اش دربرابرشکاه حکومتی خود او را به نقطه ضعف حاکمیت وپه عامل تفرقه طبقه حاکمه تبدیل کرده است. نباید فراموش کنیم که این درودرو وی بودکه برای اولین بار "بازاریان محترم" به اعصاب عمومی مبادرت کردند و تا او عقب نشینی نکرد به اعتراض خویش ادامه دادند. حربه برنده دیگر او همانطورکه اشاره شد،حمایت فعال وکمابیش یک پارچه بیت رهبری ازوی بود که آن نیزبه تدریج دچارشکاف وسستی شد وحتا برموقعیت خامنه ای به عنوان ولی فقیه نیزلطمه وارد کرده است نامه اخیررفسنجانی به خامنه ای و انتقاد ضمنی از سکوت وی نسبت به ادعاهای اخیر احمدی نژاد، وتشبیه ضمنی وضعیت به زمان " فتنه " بنی صدودعوت از او برای خاموش کردن آتشی که دودش فضا را گرفته وهرلحظه می تواند هم چون آتش نشانی ازسینه های سوخته بیرون بریزد، تنها یک نمونه است. انتقاد ۵۰ مدرس برجسته حوزه قم ازاین سخنان ودرخواست محاکمه رئیس جمهورتوسط روزنامه جمهوری اسلامی وسخنان شاهرودی رئیس قوه قضائیه دراین رابطه نمونه های دیگری هستند. *۲

وقتی سبب زمینی به مثابه نمادی ازرشوه های دولتی مضحکه مردم شده و درتظاهرات خیابانی به نوک چوب دستی ها آویخته میشود تا منزلی درحد پلاکارده پیدا کند، ویواقعی اعلام میشود که تانگ وتوپ وسیب زمینی دیگرانندارد،نشان دهنده ارکرافتادان یکی پس ازدیگری حربه های دولت نظرکرده ولی فقیه درمیان بخش های وسیعی از مردم است.

۴-علیرغم تشدید سرکوب دراین دوره، بحران اقتصادی و ژرفش شکاف های طبقاتی ونیزخواست دموکراسی موجب انباشت خشم و نفرت عمومی وگسترش جنبش های اجتماعی اعتراضی-ازکارگران تامعلمان،اززنان تادانشجویان وازاقلیت مذهبی تا اقلیتهای ملی وقومی گوناگون شده است. برعکس سرکوب مستمر و مداوم جنبش های اجتماعی وفعالین نه فقط نتوانسته از رشدان بکاهد بلکه بردامنه وعقب آن افزوده است.چنانکه باتزابت آن ها را نه فقط می توان درتعمیق مطالبات و تشکل یابی ها ودرابعاددستگیری ها وزندانی شدن ها وتقویت روحیه مقاومت وهزینه دادن و ادامه کاری مشاهده کرد،بلکه هم چنین می توان دراین واقعیت که رژیم وکاندیداهای مخالف احمدی نژاد ناچار شده اند که بیش ازگذشته با گنجاندن این نوع مطالبات دربرنامه وتبلیغات خود وافزودن بر وعده و وعده هایشان مشاهده کرد: تعمیم معنای رجال به زنان!وعده ورود زنان به حوزه های ممنوعه وزارت وسایرپیست های مهم، وعده تحقق آموزش زبان های مادری درموسسات آموزشی مناطق اقلیت های قومی ،دراذعان به چند ملیتی بودن جامعه ایران ووعده برابری آنها ،تجدید نظر دربرخورد با دانشگاه ها و دانشجویان وسیاست های فرهنگی و آموزشی، دروعده برچیدن گشت های خیابانی وحتا اصلاح قانون اساسی و ... مشاهده کرد.

دست بدست هم دادن چهارموقفه فوق موجب آن گردیده که یک باردیگرمقطع "انتخاباتی" به یک لحظه بحرانی برای رژیم تبدیل شود. یک بحران دوقطبی به سرعت درشرف تکوین، که درآن یک باردیگرکاندید برگزیده خامنه ای و نهادی سرکوب وسپاه و بسیج وبخشی ازارتترین جناح حاکم دریک سو قرارگرفته اند ودربرابریش یک جبهه گسترده ای مرکب ازبخشی ازاصول گرایان، اصلاح طلبان و بخش هایی ازتوده های ناراضی از رژیم.جنبش "نه" به احمدی نژاد، باشعارتغییر وبانمادهای رنگین (سبزورزد وسفید..) دربرابررنگ تیره والبنه همان نسبت کم عقب وپوپولیستی، شکل گرفته و به سرعت درحال گسترش است.جنبش رنگینی که سرکردگان سپاه ونهادهای سرکوب درآن رگه های از انقلاب مخملی ورنگین را جستجو می کنند وان را تهدید به سرکوب می کنند! اینکه این جنبش چقدر از نظر به میدان آوردن توده های مردم قابل مقایسه با دم

خرداد ۷۶ باشد،البته هنوز نمی توان با قطعیت درباره اش سخن گفت. ولی تا همین جا مسلم است که بیشتر ازآنکه با انتخابات سوت و کور سال ۸۴ قابل مقایسه باشد با سال ۷۶ قابل مقایسه است.تجمعات خیابانی خودجوش و شبانه و راه پیمانی های گوناگون و شعار ها وپلاکاردها وتظاهرات بی شمار و گفتگوهای جمعی خیابانی و... تاپاسی ازنیمه شب ونیززدخوردهای خیابانی و جنگ وگریزهای خیابانی ودادن شعارهایی هم چون حجاب اختیاری وایجاد زنجیره های طولانی مردان وزنان نیمه کشف حجاب شده ویا پدیده تماشای چندده میلیون نفری مناظره کاندیداها و... همه و همه نشان دهنده واقعیت درحال عروج جنب و جوشی است که البته در عمق خود حامل پتانسیلی بیش ازیک تشریفات ساده وکنترل شده انتخاباتی است.پلیس ونیروهای اطلاعاتی با بردباری مغاندارای به نظارت وتماشای بسنده کرده ونظر وشاهدهی کنترل خود درآوردن خیابان ها ومیادین توسط تجمعات خودجوش جوانان است.بهارکوتاهی که یک باردیگریا طعم شیرین آزادی وهمبستگی،کام جوانان را شیرین ساخته است! مشت ها برآسمان است و شب های طوفانی انقلاب را بیاد می آورد.گرچه شاید هنوزکانون اصلی این جنب و جوش ها،بیشتردر شهرهای بزرگ ومتوسط باشد تا شهرهای کوچک و روستاها که دراین نقاط حضور احمدی نژاد پرتنگ تر است. ولی حتا درهمین نقاط نیز یکسستی دوره سابق وجود ندارد وعلیرغم حاتم بخشی های احمدی نژاد،اوضاع به ضرراو درحال تغییر است. درهرصورت یک باردیگر کاندید اخص ومورد حمایت رهبری دم چک مردم قرار گرفته و وپاجالشگری آنان مواجه شده است. درچنین شرایط شکننده وپه سرعت درحال تغییر،به نظرمیرسد که تنها حربه های نجات دهنده احمدی نژاد و حمایتش به دو عامل بستگی داشته باشد:نخست به اینکه تاچه حد بتواند به تقلب ودست کاری آراء دست بزنند. امری که دردوم خرداد۷۶ رژیم نتوانست به آن مبادرت کند واکون نیزعلیرغم یکسستی دستگاه اجرائی وسوسه بخشی ازحاکمیت اما بلبلیل جنبش وجوش خیابانی وشعارهای او ای اگر تقلب صورت گیرد ایران قیامت می شود.وهدشدارهای پی درپی کمیته های صیانت از آراء و... مواجه است.براساس نامه سرگشاده وافشگرانه کارمندان وزارت کشور،هم اکنون چاپ بیش ازدوونیم میلیون تعرفه اضافی وپازی با رقم واجدین حق شرکت درانتخابات (که ۴۶۶ واندی تا ۵۱ میلیون واندی نفر درنوسان است) وافزایش بی سابقه صندوق های سیار ومهرهای انتخاباتی...درکنارفتوای شرعی مصباح یزدی مبنی بر صیانت از اسلام و.. به نگرانی ها دراین مورد دامن زده است. هم چنان که این نگرانی معطوف به کودتای انتخاباتی درنامه اخیر موسوی به شخص خامنه ای نیز ابراز شده است.عامل دوم نجات دهنده رقابت های درونی جناح رقیب وخطر تقسیم آراء درمیان آنهاست که میتواند(بسته به میزانی که رقابت بین این دو تاچه حد دو قطبی شود) به مثابه شانس برای عروج مجدد احمدی نژاد عمل کند. درهرحال اگر احمدی نژاد نتواند درهمان دورنخست دحضصاب لازم آراء را بدست بیاورد،امری که روزبروز شانس آن ضعیف ترمی شود،آنگاه وضعیت برای او دردوردم دشوارتر خواهد شد و بعید است که بتواند بدون مبادرت به تقلبات گسترده نام خود را از میان صندوق های رای بیرون بکشد. هم چنان که با به صحنه آمدن توده های مخالف خود وحمای رقیب دشوار و دشوارتر می شود.*۳

بافرض شرکت گسترده مردم درانتخابات بازم نمی توان ازیک تفاوت مهم وضعیت کنونی با دوم خرداد صرف نظر کرد. واقعیت این است که دایره گزینش کاندیداها این دوره به نحوی است که حتا اصلاح طلبان حکومتی نیز نتوانستند داری نماینده مستقیم ومطلوب خودباشند(مانند معین در درگذشته). درواقع حاکمیت با توجه به تجربه دوم خرداد ۷۶ وترس از اصطلاح بروز قدرت دوگانه درحاکمیت ، دایره احراز صلاحیت کاندیداها را چنان تنگ کرده است که تنها محافظه کارترین وموردا اعتمادترین افرادوفاربه نظام ورهبری وقابل تحمل برای اصول گرایان قادر به شرکت درآن شده اند.چنانکه حاکمیت حتا حضور محمدرحمتی دویینک شده را که شانس غلبه اش بر احمدی نژاد بالا بود نتوانست برتابد ویاوارد کردن انواع فشارها وازجمله تهدید جانی وی را وادار کرد که سریع پای خود را از مهلکه گرداب بلعنده ای که طعمش را قبلا هم چشیده بود، بیرون بکشد.وباین ترتیب با ترکیدن حجاب اصلاح طلبان درهمان دوره پیش انتخاباتی واقفیه شدن یک صحنه کمیک وتماشایی، خاتمی صحنه را به میرحسین موسوی نخست وزیرقتلهای دهه ۶۰ واگذار کرد.ومعلوم شد که دوران اصلاحات دیگر بازگشت پذیر نبوده وهمانطور که خودخاتمی هم اعلام کرده بود کف تغییر در شرایط کنونی نه اصلاحات" بلکه بسنده کردن به کمتر از آن "تغییر" است. تغییری که جنبش رنگ سبزآینه ای از آن است. آنچه را که ناسازه می نامیم همانا پتانسیل انباشته شده دراعماق جنبش است دربرابر شکل بروز آن که حتا در زیر کف اصلاح طلبی قرار دارد.وباین ترتیب دایرگزینش بین حق بدترحتی درقیاس با دوم خرداد ۷۶ تنگ ترکم مایه تر شده وپه مردم ظاهرا بدو گزینش بین افعی و مارغاشیه را داده اند. اما عجیب که همین روزنه کوچک نیز رژیم را دچار طوفان کرده وبرزد کله تیزان حاکمیت وحامیان نظامی احمدی نژاد گونی دارد پهلوی پهلوی انقلابات مخملین می زند! با این همه نگاه به تجربه سی سال گذشته وپه خصوص ۱۲ سال گذشته نشان میدهد که هرگاه رژیم در اوج بحران وپرای مقابله با آن نتوانست مردم را در برابر گزین بدویتر قرار دهنده،نقطه قدر به ترمیم نسبی شکاف های درونی خود شده ، بلکه هم چنین موفق شده با منتشت کردن ومنفعل ساختن حاکمیت درونی جنبش،

بدرجاتی موقعیت کلی خویش را تثبیت نماید و در سطح جهانی نیز از موقعیت بهتری برای چانه زنی برخوردار باشد.

آیا تحریم ماهیتاً یک کنش انفعالی است یا فعال؟

به نظر من برای رژیمی که نیازمند است همواره برای بقاء خود مردم را به صحنه بکشند و دایم در تلاش است که مانع شکل گیری جامعه وصف از خود بشود و بیاثر ظرفیت و عشوه و یا شلاق و اعمال زور در صدد ادغام این جامعه در خود است. تحریم به مثابه یک کنش فعال و دارای پی آمدهای پدیده است. نگاهی به تجربه دوران خاتمی و احمدی نژاد در این مورد گویاست. در دوره خاتمی پتانسیل اعتراضی جمع شده در اعماق با کاتالیزه شده در باتلاق اصلاح طلبی و صرف نظر از دست آوردهای جزئی و ناپایدار آن عملاً بیاد رفت و باین ترتیب مدیریت کاتالیزه کردن پتانسیل پابینی ها به باتلاق درون حاکمیت، در مجموع با موفقیت طی گردید و دیدیم که تابوت اصلاح طلبی و اصلاح طلبان توسط خود خاتمی و اصلاح طلبان تشییع شد. ولی در دوره احمدی نژاد که گفته می شد حاکمیت یکدست شده و قدرت دوگانه دیگر وجود ندارد، شاهد بودیم که علیرغم گسترش سرکوب و آن همه بگریوند، نه فقط بر شکاف درونی حاکمیت افزوده شد، بلکه هم چنین جنبش اجتماعی مستقل با گام ها و سیمای مشخص تری به میدان آمد که حتی اصلاح طلبان هم دیگر قادر به انکار آن نشدند و شاهدیم که در صدد سرمایه گذاری بر روی آن برای پرش به قدرت برآمده اند. چرا که هیچ چیز مانند نگاه به بالا و بازی در بساط حاکمیت نمی تواند یک جنبش مستقل را به پیراهه و به انفعال و تنگت بکشاند. در واقع تحریم گسترده دوره قبلی به نوبه خود به مثابه یک کنش بزرگ جمعی بپاس لرزه های مداوم بعدی اش، با خودیابی بیشتر جنبش های اجتماعی و تکوین خواسته های مستقل همراه شده است. بنابراین بااستناد به تجربه و شواهد عینی می توان مدعی شد، این تصور که گویا تحریم یک کنش انفعالی است نادرست بوده و ساده کردن رابطه متقابل و پیرانگیزاننده این کنش با جنبش هاست. دفاع از تحریم نیز به یک دفاع ایدئولوژیکی و آئینی بلکه دفاعی است مبتنی است بر نتایج آن. واقعیت آن است که وجود یک جنبش تحریم اولاً موجب گسترش بستر سایر جنبش های اجتماعی و تعمیق آنها می شود و ثانیاً برخلاف تصور ساده انگارانه، وجود چنین جنبشی که در حکم نواختن طبل انزوای رژیم است و در تداوم فرایند تکوین صف مستقل و بدور از دست اندازی رژیم، با عمل فشار مداوم خود به رژیم یکدستی آن را بهم ریخته و موجب دامن زدن به شکاف ها و رقابت های درونی حاکمیت و حتی بعضاً دادن امتیازاتی به مردم برای کاستن از میزان انزوای خود می شود. هرگز نناید فراموش کنیم که بخشی از رقابت های درونی حاکمیت از نارضایتی توده ها نشأت می گیرد. مهم آنست که بهره گیری از شکاف های درونی رژیم موجب تقویت جنبش های اجتماعی مستقل و تابعی از تقویت آن باشد و گرنه دخیل بستن به این شکاف ها و تن دادن به بازی در میان آنها، موجب سترونی و دنباله روشن شدن جنبش ها و حتی تضعیف موقعیت تحمیل رفرم به رژیم، می شود.

بی شک بهره گیری از فرصت های مقاطع انتخاباتی و تلاش برای ارتقاء سطح جنبش از طریق طرح مطالبات مشخص همواره امر مثبتی بوده و هست. ولی باید هوشیار بود که طرح خواسته های ملموس و مشخص و تلاش برای ارتقاء سطح مطالبات، الزاماً هیچ منافاتی با کنش تحریم ندارد و بنابراین در برابر آن قرار ندارد. و ثانیاً نباید دچار این توهم شد که تحقق این مطالبات را می توان با وعده و وعید بالائی ها پیش برد. این مطالبات را تنها می توان تحت فشار جنبش های اجتماعی تحمیل کرد و حق خود را از حقوق بالائی ها بیرون کشید. از همین رو قبل از هر چیز تبدیل آنها به مطالبات توده ای و همراه با فشار توده ای تنها راه تحقق رفرم و در مسیر پیشروی جنبش است. واقعیتی که اکنون در برابر ما جریان دارد همانا خیره شده به ناسازه موجود است. واقعیت موجود آنست که بخش هایی از حاکمیت در برابر بخش هایی دیگران و برای تغییر توازن قدرت به سود خود، بار دیگر برای بهم زدن توازن موجود متوسل به فشار از پابین و به میدان کشیدن توده ها شده اند. آنها رسماً اعلام کرده اند که با احساس خطر از وضعیت موجود برای نظام به میدان آمده اند و حربه اصلی آنها بهره گیری از نارضایتی های موجود و انباشته شده در میان مردم است. اگر چنین سازه ای واقعیت داشته باشد، بنابراین از نقطه نظر تعمیق جنبش های اجتماعی و اجتناب از روانه شدن چنین پتانسیلی به شن زارهای درونی حاکمیت، راهی جز تلاش برای روانه ساختن این جنبش به کانال های اصلی و اصیل خود نیست. و در این رابطه بازخوانی تجربه دوم خرداد و هم چنین مسیر تکوین جنبش های اجتماعی در چهار سال دوره احمدی نژاد الهام بخش خواهند بود.

2009-06-10-20-03-88

*۱- "سونامی سبز تغییر در راه است" روزنامه کلمه سبز

*۲- نباید فراموش کنیم این که گونه خود زنی در برابر ۷۰ میلیون بیننده تلویزیون (۴۰ میلیون داخلی و ۳۰ میلیون خارجی) که در آن رژیم مجبور میشد برای بسیج و جلب آراء مردم به جای تکیه بر دستاوردها و بیلبان "مثبت" و نداشته خود، بر فساد عناصر و ارکاتی هم چون رئیس مجلس خبرگان و مجلس تشخیص مصلحت و رئیس دفتر بازرسی خامنه ای و فامیل آنها متوسل شود، از چندین جهت قابل تأمل است. چنین پدیده ای در آن واحد هم نشان دهنده عمق فساد رژیم و هم حدت و شدت منازعات درونی آن و هم نیاز حیاتی اش به کسب رأی مردم است و هم چنانکه نشان دهنده نیاز حیاتی اش به ادغام جامعه سیاسی و اجتماعی مستقل در درون خود است.

*۲- تداوم واکنش های تهاجمی احمدی نژاد پس از مناظره طوفانی خود و بی اعتنائی به امواج حاصل از آن و نیز سکوت تانکونی و پرمعنای خامنه ای در برابر نامه تند و اتمام حجت گونه رفسنجانی نشان دهنده آن است که جناح حاکم و مدافع احمدی نژاد، پیروزی خود را تنها بر پایه جلب آراء متکی رعایت قاعده بازی استوار نساخته اند. تنها با در نظر گرفتن این سازوکارها و نیروهای عیبی است که می توان به رمز "اعتماد به نفس" او و جناح مدافع اش پی برد. گرچه حریفان هم ساکت نه نشسته اند و از زبان کربوبی اعلام می کنند که اگر تقابل صورت گیرد افشای آن تا ظهر طول نخواهد نخواستید و شعارهای خیابانی هم پیشاپیش به افشای آن پرداخته است. در حال جناح حاکم دارای تجربه برخورد با دوم خرداد، بر آن است که هرگز اجازه تکرار آن را حتا اگر ناچار به اعلام پیروزی اش بگردد، ندهد.

زندانیان کارگری را آزاد کنید

در یک هفته اخیر اخبار ناگواری از زندانها به گوش خانواده های بی پناه کارگری می رسد. در روز یکشنبه ۸۸/۳/۳ خبر حمله به منصور اسالو در زندان گوهر دشت توسط یکی از زندانیهای عادی، ۸۸/۳/۶ تفهیم اتهام اقدام علیه امنیت و بازگرداندن ۸ کارگر عضو تعاونی فلزکار مکانیک به زندان اوین، ۸۸/۳/۱۰ قطع ارتباط تلفنی کلیه بازداشتی های روز کارگر، باعث نگرانی خانواده های این عزیزان شده است.

هرچند خانواده منصور اسالو در مورد بیماری قلبی و چشمی او و بستری شدن در بیمارستان، بارها به مقامات قضایی یادآوری کرده اند، متأسفانه هنوز وی در زندان و با زندانیان عادی گوهر دشت در بند است. علیرضا تقفی در حالی دستگیر شده که حتی توان ایستادن را هم نداشته و تاکنون هیچ خبری از او به همسرش نداده اند و همچنان در قرنطینه است. عزیز محمدی رئیس هیات مدیره تعاونی فلزکار مکانیک مبتلا به بیماری فشار خون و حسن شفا بی از دستگیر شدن تعاونی فلزکار مکانیک مبتلا به بیماری قلبی هستند. قطع ارتباط تلفنی، تهدید به ضرب و شتم کارگران توسط زندانیان عادی، عدم رسیدگی به بیماران در بند، عدم اطلاع رسانی در مورد وضعیت زندانیان، نگاه داشتن در قرنطینه، عدم ملاقات خانواده ها با دستگیر شدگان، همگی از مصادیق آشکار نقض مکرر اصول ۳۲ و ۳۸ و ۳۹ قانون اساسی توسط مجریان دستگاه قضا می باشد. ما کارگران فلزکار مکانیک ضمن حمایت از همه کارگران در بند، آزادی هر چه سریعتر کلیه زندانیان دستگیر شده در روز کارگر را خواستاریم. کارگران فلز کار مکانیک ۸۸/۳/۱۲

* پیوندها *

سر دبیر نشریه : منصور تقفی
mansour.nadifi@telia.com
ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekargar.net
تلفن روابط عمومی سازمان
0049-69-50699530
شماره فاکس سازمان
۳۳-۱-۴۳۴۵۵۸۰۴
سایت راه کارگر
www.rahekargar.net
سایت رادیو برابری
www.radiobarabari.net
سایت اتحاد چپ کارگری
www.etehadchap.org
سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
نشر بیدار
www.nashrebidar.com
نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org
توجه : مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

دوبی و نه - دیدنی هایش

پارسی ۲۰ میلیون دلاری هتل آتلانتیس که مشهورترین هنرمندان جهان در آن شرکت داشتند درست قبل از آن برگزار شد که حساب بحران ترکیه. حالا از سقف ها آب می چکد و آجرها فرومیریزد..

روشنگری. دوبی قرار بود مرکز تجارت مالی خاورمیانه باشد و معجزات جهانی شدن سرمایه داری را با زرق و برق و جاه و جلالتی که چشم را نتوان از آن برگرفت، در این سوی جهان به نمایش بگذارد. با فروپاشی بازار مالی جهانی، چهره زشت حقیقتی که در پشت تلای بی مانند آن پنهان مانده بود، خود را عیان می کند، حداقل برای بسیاری از مهاجران غربی که در جستجوی راهی آسان برای ثروتمند شدن به این معجزه آویزان شده بودند. اما آشنایی با داستان برده هایی که مرغ عزا و عروسی اند به وجدانی شریف و چشمانی حقیقت بین تر از آن کسانی نیاز دارد که به جستجوی طلا در دریای اشک و خون میروند. گوشه هایی از این داستان را یوهان هری بازگو کرده است. گزارش بلند او از سفر در دوبی در نشریه ایندیندنت منتهای در راس پر خواننده ترین مقالات قرار داشت. در زیرچکیده ی بخش هایی از این گزارش را بخوانید. بدون تردید با حقایق هولناکی روبرو خواهید شد که در گزارشات فرحبخش رساته های رسمی از آن ها اثری نیست* - حقایق تلخی در رابطه با جفا با انسان، با زمین با طبیعت حتی با خود منبع حیات دوبی یعنی جاذبه های توریستی آن، و در رابطه با بی اعتنایی شکرک حاکمان غاصب نمونه وار خاور میانه، ترجمه آزاد ولی نزدیک به متن است.

چهره تاریک دوبی

صورت بنیاش و خندان شیخ محمد- حاکم مطلق دوبی - بر شهری که خلق کرده پرتو می افکند. تصویر او روی تمام ساختمان ها هست. این مرد دوبی را به عنوان شهر هزار و یکشب و فروغ تابان جهان عرب به جهان فروخت. همه آسمان خراش های بلند آن که به سبک مانهاتان ساخته شده و متشکل است از ردیف به ردیف اهرام سراسر شیشه ای و هتل هایی که به صورت انبوهی از سکه های طلا شکل داده شده، زیر سیطره اوست. و خود او آنجاست، روی بلندترین ساختمان جهان که مثل یک میله باریک در دل آسمان فرو رفته و بلندتر از هر ساختمانی است که بشر در جهان ساخته است.

ولی یک چیز لبخند شیخ محمد را می شکنند. انبوه چرتقیل ها در آسمان در جا زده اند، مثل اینکه در زمان متوقف شده اند. ساختمان های بی شمار نیمه تمام مانده اند، به نظر میرسد آنها را رها کرده باشند. در مجل ترین پروژه های جدید ساختمانی، از قبیل هتل عظیم آتلانتیس که به صورت یک قصر صورتی با هزینه یک و نیم میلیارد دلار در عرض ۱۰۰۰ روز روی یک جزیره مصنوعی ساخته شد، آب باران از سقف ها جاری و آجر سقف ها در حال فروپاشی است. شهر رویاها بر رویایی غیرممکن ساخته شده بود و اکنون ترک های آن خود را به نمایش می گذارند. اکنون شهر زیر نور خورشید بیش از آنکه شبیه مانهاتان باشد، به ایسلند دیگری در صحرا شباهت دارد. حالا که شکوفایی جنون آمیز ساختمان سازی متوقف شده و حرکت توفنده آرام گرفته است، رازهای دوبی آرام آرام رخ می نمایند. این شهری است که در عرض فقط چند دهه بر پایه اعتبارات، نابودی محیط زیست، سرکوب و بردگی ساخته شد. دوبی تجسم فلزی و زنده ی جهان گلوبالیزه شده نئولیبرالی است، جهانی که شاید سرانجام زیر فشار بحران درهم شکسته و به تاریخ سپرده میشود.

کارن اندروز: سقوط از دیسنی لند بزرگ سالان به کارتون خوابی

کارن اندروز را در پارکینگ یکی از عالی ترین هتل های بین المللی پیدا کردم. او زنی لاغر اندام است که علیرغم لباس های چروکیده اش هنوز نشانه های زنی را که زمانی ثروتمند بود به نمایش می گذارد. او ماهیست که به پاس مهربانی نگهبان بنگلادشی که دلش نمی آید کارین را از آنجا بیرون کند، در پارکینگ زندگی میکند و شبها در رنج رورس میخوابد. او با شوهرش در سال ۲۰۰۵ از کانادا به دوبی آمد. وقتی که شوهرش نقشه خود برای کار در دوبی را با او در میان گذاشت، اعتراض کرده بود که این تصور را به خود راه ندهد که سیاه پوشد و لب به مشروب نزنند، اما بعد از ورود به دوبی بهشت را کشف کرد. این یک دیسنی لند برای بزرگ سالان بود و شیخ محمد میکی موس آن. زندگی سحر آمیز بود. شما یکی از این آپارتمان های بزرگ و شگفت انگیز را در اختیار داشتید. و لشکری از خدمتکاران برای امور شخصی خودتان. از مالیات خبری نبود. درست مثل این که هرکسی یک مدیرعامل بود. عیش و نوش تمام وقت..

اما وقتی دانیل شوهر کارن که با دریافت وام های هنگفت به کار پرداخته بود ورشکست میشود، کارین در می یابد در بهشتی که نیاز به پرداخت مالیات نیست، شهروندان نیز حقوقی ندارند. شوهر ورشکسته و مبتلا به سرطان مغز وقتی نتوانست وام خود را بازپرداخت کند مستقیم به زندان رفت. محاکمه به زبان عربی صورت گرفت و مترجمی هم در کار نبود. او را در سلول کنار یک جوان ۲۷ ساله سری لانکایی انداختند که مثل خود او به علت قرض به زندان افتاده بود و می گفت روی دیدار خانواده خود را ندارد. جوان به قصد خودکشی یک تیغ را بلعید. دانیل با کوبیدن به در کمک می طلبد. اما کسی نیامد و جوان در مقابل چشم او جان داد. آپارتمان را هم از آن ها گرفتند.

حالا کارن ۹ ماه است به انتظار پایان مدت زندان شوهر، بطور غیرقانونی در پارکینگ زندگی میکند. وقتی او را ترک میکردم، در حالیکه به سوی دیگری نگاه میکرد با شرمندگی خواهش کرد اگر ممکن است غذایی برای او بخرم.

کارن تنها نیست. سراسر شهر پر است از خارجی ها، expat، بی که مخفیانه زیر خاکریزهای شنی یا در فرودگاه یا در ماشین های خود میخوابند. کارن در آخر صحبت خود می گوید: چیزی که در مورد دوبی باید بدانید این است که هیچ چیز مثل آنچه می نماید نیست. هیچ چیز. این یک شهر نیست. یک مدل دروغین از شهر است. آنها شما را گول میزنند و میگویند اینجا مکانی مدرن است، ولی زیر سطح آن، یک دیکتاتوری قرون وسطایی جا گرفته است..

معجزه اعلیحضرت

سی سال پیش تمام دوبی کنونی صحرایی بود که کاکتوس، علف های صحرایی و عقرب تنها ساکنین آن را تشکیل می دادند، ولی در وسط شهرزیر انبوه فلز و شیشه جای پای شهری که زیر فلز و شیشه دفن شده باقی مانده است که نسخه تمیز شده ای از آن را در موزه شهر تعریف می کنند. در اواسط قرن ۱۸ اینجا در قسمت پایین خلیج فارس روستایی کوچک ساخته شد که از آن برای غواصی در جستجوی مروارید استفاده میشد.

اندکی نگذشت که مردم از ایران، شبه قاره هند و کشورهای عربی به امید به دست آوردن ثروت به اینجا آمدند. روستا به نام ملخ محلی که همه چیز آن را میخورد، دابا daba خوانده شد. اندکی بعد امپراتوری بریتانیا آن را با توپ های خود به تصرف در آورد و تا ۱۹۷۱ در چنگ خود نگه داشت. بعد از عقب نشینی بریتانیا دوبی با ۶ دولت همسایه امارات متحده عربی را تشکیل دادند. نفت بعد از رفتن بریتانیایی ها کشف شد و شیخ ها ناگهان خودشان را با یک مساله بزرگ روبرو دیدند. آنها عمدتاً قبایلی بیسواد بودند که زندگی شان را با شترچرانی در صحرا میگذراندند. اما حالا خزانه عظیمی از طلا داشتند. با آن چه کار باید می کردند؟ نفت دوبی در مقایسه با ابوظبی به حساب نمی آمد. بنابراین شیخ مکتوم تصمیم گرفت با پول ها چیزی بسازد که دوام داشته باشد.

اسرائیل لاف میزد که یک منطقه بیابانی را شکوفا کرده است. شیخ مکتوم هم میخواست بیابان را شکوفان کند. او تصمیم گرفت شهر را به مرکز توریسم و خدمات مالی تبدیل کند تا بتواند پول نقد و استعداد ها را از سراسر جهان جلب کند. او همه جهان را دعوت کرد که آزاد از مالیات به دوبی بیایند، و آنها در ابعاد میلیونی آمدند، بطوریکه ساکنان اصلی اکنون فقط ۵ درصد جمعیت دوبی را تشکیل میدهد. مثل این بود که یک شهر تمام و کامل در عرض سی سال از آسمان به زمین افتاد، تکامل یافت و باد کرد. آنها با شتاب در عرض یک نسل از قرن ۱۸ به قرن ۲۱ وارد شدند.

وقتی دراتوبوس توریستی اصلی شهر بنشینید، تبلیغات تصویری بر سرتان می بارد تا برایتان توضیح دهد این معجزه چطور روی داد: این مرکز تجارت جهانی است که توسط اعلیحضرت ساخته شده است.

ولی این یک دروغ است. شیخ این شهر را نساخت. شهر را برده ها ساختند. برده ها هم اکنون دارند آن را می سازند.

آنهاهی که یاد گرفته ایم نینیم

سه نوع متفاوت اهل دوبی وجود دارد که دور هم پیچیده اند. خارجی ها، expats، از نوع کارن. اماراتی ها تحت ریاست شیخ محمد، و مادون طبقه ی خارجی که شهر را ساخته است، و اکنون در تله آن گیر افتاده است. این دسته اخیر ناپیدا های عیان هستند. شما آنها را همه جا می بینید. در یونیفرم های کثیف و سخت آبی رنگ که روسا بر سرشان فریاد می زنند، ولی شما یادگرفته اید آنها را نینینید. شعاری که تکرار می شود این است: شیخ شهر را ساخته است، شیخ شهر را ساخته است. پس کارگران؟ کدام کارگران؟

هر بعد از ظهر صدها هزار جوانی که دوبی را ساخته اند با اتوبوس از محل کارشان به منطقه ای بایر در چندکیلومتری شهر انتقال داده شده و در درون دیوارهای سیمانی آن از جهان جدا میشوند. تا چند سال قبل آنها را روی وسایل نقلیه مخصوص حیوانات بار کرده و بین محل اقامت و کار نقل و انتقال میدادند. ولی بعد از گلابی ی خارجی ها، از این منظره نامطبوع نقل و انتقال

آنها با اتوبوس های کوچک آهنی صورت میگیرد که در منطقه کویری مثل یک گرمخانه عمل می کند. مثل اسفنج فشرده عرق از سر و روی آن ها می ریزد.

سوناپور یکی از اقامت گاه های آنهدار فاصله یک ساعتی از شهر است متشکل از یکمتره های ساختمان سیمانی هم شکل. ۳۰۰۰۰۰ نفر در درون مکانی که ترجمه نام هندی اش

" شهرطلاست " روی هم تلمبار شده اند.

دراولین اردوگاهی که توقف کردم بوی فاضلاب و عرق تن حال آدم را به هم میزد. دور و برت آدم ها ازدحام میکردند، دنبال کسی، هرکسی، می گشتند تا برای او تعریف کنند چه بر سر شان آمده است. ساهینال منیر یک جوان لاغر ۲۴ ساله بنگلادشی بود. او تعریف کرد: آنها برای اینکه ترا به اینجا بکشاند دویی را بهشت جلوه میدهند. وقتی به اینجا آمدی می فهمی اینجا جهنم است. چهارسال قبل یک دلال به دهکده آنها در جنوب بنگلادش آمد و به مردان دهکده گفت جایی هست که آنها میتوانند در آن از ساعت ۹ صبح تا ۵ بعد از ظهر روزی ساختمان کار کنند و ماهیانه ۴۰۰۰ تا ۶۰۰۰ takka برابر با ۴۰۰ پوند درآمد داشته باشند. بعلاوه مسکن عالی و غذای بسیار خوب هم در اختیار آنها گذاشته میشود و با آنها به بهترین وجهی رفتار خواهد شد. تنها کاری که برای به دست آوردن یکی از این مشاغل لازم بود، عبارت بود از پیش پرداختی به مبلغ "۲۳۰۰۰ تاکا، ۲۳۰۰ پوند" برای تهیه ویزا. این مقدار پول با مرد ۶ ماه اول بازپرداخت خواهد شد. به همین آسانی.

سahینال زمین خانواده را فروخت و از وام دهندگان محلی قرضی دست و پا کرد تا خودش را به این بهشت برساند. همینکه به فرودگاه دویی رسید، شرکت ساختمانی مربوطه پاسپورت او را گرفت. او هنوز که هنوز است پاسپورتش را ندیده است. او با گفتند از همان لحظه باید روزانه ۱۴ ساعت در گرمای کویر کار کند - در جایی که به توریست ها ی غریبی میگویند نباید در تابستان حتی ۵ دقیقه هم بیرون ماند و دمای هوای آن به ۵۵ درجه میرسد. دستمزد برابر بود با ۵۰۰ درهم برابر با ۹۰ دلار در ماه. این یک چهارم مزدی بود که وعده داده شده بود. کمپانی به او گفت اگر نمیخواهد، میتواند برگردد. ولی چطور میتوانم به کشورم برگردم. شما پاسپورت مرا گرفته اید. من پولی برای خرید بلیط ندارم. آنها جواب دادند: پس بمان و کارکن.

سahینال وحشت زده بود. خانواده اش در بنگلادش - پسرش، دخترش، همسر و پدر و مادرش - منتظر پول بودند، هیجان زده بودند که پسرشان بالاخره توانست موفق بشود. ولی او باید فقط برای پولی که برای رسیدن به دویی پرداخته بود، دو سال تمام کار میکرد و تازه مزدی که می گرفت کمتر از مزد کارش در بنگلادش بود. او اتافش را به من نشان داد. یک سلول خفه و کوچک سیمانی با تخت سه طبقه. او با یازده نفر دیگر در آن زندگی می کند. تمام اموالش روی سکوی تخت خودش تلمبار شده است: سه پیرهن، یک شلوار و یک تلفن همراه. اطاق بوی گند می دهد، زیرا توالت های اردوگاه که به شکل یک سوراخ در زمین است، پر از مدفوع است و ابری از مگس آن را سیاه کرده است. وسیله تهویه، حتی یک پنکه، هم وجود ندارد. گرما غیر قابل تحمل است. نمی توانید بخوابید. شبها فقط عرق می کنید و خودتان را خارش میدهید. آب که با کانتینرهای بزرگ سفید به اردوگاه آورده میشود تصفیه شده نیست. مزه آن شور است. او میگوید این آب ، مارا مریض می کند، ولی چیز دیگری برای آشامیدن نیست.

به گفته او کارشان بدترین کار جهان است: مجبورید آجرها و بلوک های سیمانی ۵۰ کیلویی را در شدیدترین گرمایی که تصورش هم برایتان دشوار است حمل کنید... این حرارت - چیزی به وحشتناکی آن وجود ندارد. آنقدر عرق می کنید که روزها یا هفته ها نمیتوانید ادرار کنید. مثل این است که ادرار از پوسه تان خارج میشود و بوی گند میدهد. سرتان گیج می رود و حال تان بد میشود. اما نمیتوانید کار را متوقف کنید، مگر یک ساعت بعد از ظهر. می دانید اگر لحظه ای از کار بایستید یا خواب تان ببرد ممکن است جان تان را از دست بدهید. اگر مرخصی برای بیماری بگیری، مزدتان را از دست می دهید و زمان اسارت شما در اینجا طولانی تر می شود.

سahینال در حال حاضر طبقه ۶۷ ام یک برج مجلل جدید را رو به بالا می سازد. نام این برج را نمی داند. در چهار سالی که او در اینجا است، هرگز آن دویی معروف توریستی را ندیده است، اما آن را طبقه روی طبقه میسازد.

از او می پرسیم آیا عصبانی است؟ البته مدت درازی است که احساس خشم میکند، اما اینجا هیچکس خشم خود را نشان نمی دهد. کار تان به زندان دراز مدت و بعد دیپورت ختم میشود. سال گذشته تعدادی از کارگران به خاطر آنکه مزدشان چهار ماه پرداخته نشده بود دست به اعتصاب زدند. پلیس دویی کمپ های آنها را با سیم خاردار محاصره کرده و زیر فشار ماشین های آب پاش همه را به سرکار برگرداند. سردسته شورشیان را زندانی کردند.

من سوال دیگری را امتحان کردم؟ آیا او از آمدنش پشیمان است؟ همه آنها پایین را نگاه میکردند، با نوعی دستپاچگی: چطور میتوانیم به آن فکر کنیم؟ ما گیر افتاده ایم. اگر شروع کنیم که به پشیمانی فکر کنیم... جمله را ول می کند. سرانجام کارگر دیگری سکوت را می شکند: من کشورم، خانواده ام و زمین ام را از دست داده ام. ما در بنگلادش میتوانیم مواد غذایی بکاریم. اینجا چیزی کاشته نمی شود. فقط نفت و ساختمان.

بعد از بحران اخیر برق در ده ها اردوگاه قطع شده و دستمزد بسیاری ماه هاست که پرداخت نشده است. کمپانی های آنها ناپدید شده اند و همراه آنها پاسپورت ها و دستمزد های کارگران. همه چیز ما را غارت کردند. حتی اگر به نحوی به کشورمان برگردیم، طلبکارهایی که به ما وام داده اند خواهان بازپرداخت فوری پول شان هستند. ما را به زندان خواهند فرستاد.

همه اینها ظاهرا غیرقانونی است. پاسپورت ها قانونا نباید ضبط شوند. دستمزدها باید سروقت پرداخت شود ولی من حتی یک نفر را ندیدم که با او قانونی رفتار شده باشد. سران ها را کلاه گذاشته و به اینجا آورده اند، با همدستی مقامات دویی.

یک انگلیسی که روی یک پروژه ساختمانی در دویی کار می کند به من گفت: رقم خودکشی در کمپ ها و ساختمان ها بسیار کلان است، ولی گزارش نمی شود. از آنها به عنوان حادثه ، نام می برند. حتی بعد از مرگ این کارگران خانواده آنها آزاد نمی شوند و قرض او را به ارث می برند. یک پژوهش که توسط دیده بان حقوق بشر به عمل آمده نشان میدهد ارقام مرگ و میر ناشی از گرما، کار بیش از حد، و خودکشی پنهان ننگه داشته میشود. ولی یک مشاور هندی تنها در میان کارگران هندی ۹۷۱ مرگ فقط برای سال ۲۰۰۵ را ثبت کرد. بعد از افشای این رقم به مشاور مزبور گفته شد شمارش را متوقف کند.

در مرکز خرید مجلل دویی

با یک تاکسی در عرض ده دقیقه خودم را از اردوگاه به منطقه ای که مراکز خرید مجلل و مرمین شهر در آن قرار دارد رساندم. حالا وسط فروشگاه های هاروی نیکولز هستم. یک دختر فروشنده با حالتی خسته پیراهنی را به نمایش گذاشته است: چنانکه می بینید بهای آن به ۲۰۰۰۰ پوند تقلیل یافته است.

از نوشن باز می ایستم. زمان در این مراکز خرید وجود ندارد. نور خیره کننده نئون ها روز و شب را بی معنا کرده است. اینجا دویی به جزء متشکله اش تبدیل میشود: خرید کنید. در میکروفون همه میگویند وضع تجارت خوب است. وقتی میکروفون را خاموش کنید وحشت خود را عیان می کنند. در گران ترین مراکز خرید من تنها آدم موجود در بازار هستم. مغازه ها خالی است و پژواک صدای آدم می پیچد.

یک دختر ۱۷ ساله هلندی در شلوار کوتاه داغی بی اعتنا به نگاه های خیره مردان در بازار پرسه میزند. او میگوید: من عاشق اینجا هستم. گرما، مراکز فروش، ساحل! از او می پرسیم: آیا کار بردگی در این جامعه هیچوقت فکرت را مشغول کرده است؟ او سرش را پائین می اندازد، درست همانطور که ساهینال موقع صحبت با من سرش را پائین انداخته بود: سعی می کنم نبینم. حتی در ۱۷ سالگی او یادگرفته که نبیند، و سوال نکند؛ حس میکند با اینکار از خط ممنوعه عبور میکند.

بین مراکز خرید چیزی وجود ندارد به جز آسفالت. جاده های آسفالتی که حداقل چهار باندی است. مردم با تاکسی یا خودروی شخصی بین بازارچه ها، مال ها، حرکت میکنند. پیاده رفتن بین مال ها خودکشی است. مثل این است که دویی متشکل است از جاده های اتوموبیل رو که مال ها آن را سوراخ سوراخ کرده است.

چه احساسی داشتی اگر کشورت پر بود از خارجی ها؟ دسترسی به اماراتی های بومی، برعکس دو دسته قبلی یعنی خارجی ها، و برده ها، آسان نیست. اگر از مردان که لیاده بلنده سفید می پوشند سوال کنید شما را تحقیر کرده و با لحن تندی می گویند: دویی عالی است، و زن ها در لباس های سیاه خفکان اورشان از شما رو بر می گردانند. از این رو از طریق اینترنت با یک جوان ویلاگ نویس اماراتی ارتباط گرفتم و قرار ملاقات گذاشتیم: مرکز خرید. مگر جای دیگری هم هست؟

احمد العطار جوان خوش سیمای ۲۳ ساله ای است با لیاده ی سفید و ریش اصلاح کرده و یک عینک سیمی چهار گوش روی چشم. او انگلیسی را با لهجه کامل آمریکایی صحبت می کند و فورا به من نشان میدهد لندن، لس آنجلس و پاریس را بهتر از خود غربی ها می شناسد. در کافه استراباک نشسته ایم. او میگوید: اینجا بهترین جای جهان برای جوانان است! دولت پول تحصیل شما تا دریافت درجه دکترا را می پردازد. وقتی ازدواج کنید به شما خانه رایگان می دهند. بهداشت رایگان است و اگر در موردی درمان به اندازه کافی خوب در دسترس نباشد، دولت مخارج سفر و معالجه شما در خارج را می پردازد. حتی لازم نیست پول تلفن تان را بپردازید. تقریبا همه یک خدمتکار، یک پرستار بچه و یک راننده در اختیار دارند. و ما هرگز مالیات نمی پردازیم. آیا شما آرزو نمی کردید اماراتی باشید؟

و قبل از اینکه بتوانم اعتراض خود به این نوع نظر که خود را به جای جهان می پندارد بیان کنم، روی من خم شد و گفت: ببین، پدر بزرگ من هر روز صبح از خواب بلند میشد و مجبور بود جان بکند تا خود را به اولین چاه برساند تا آب بدست بیاورد. وقتی چاه خشک می شد، مجبور بود آب را با شتر بیاورد. آنها همیشه گرسنه و تشنه و نامایهاند در جستجوی کار بودند. او برای همه عمرش لنگ شد زیرا وقتی پایش شکست درمانی در دسترس نبود. حالا به ما نگاه کن!

برای اماراتی ها این دولت مثل پاپا نونل است. به آنها شیرینی میدهد و از جای دیگر پول به دست می آورد: از اجاره دادن زمین به خارجی ها، مالیات

کم بستن بر تجارت آنها و دریافت پول برای فرودگاه، و تهی کردن چاه های نفت. بیشتر اماراتی ها مثل احمد برای دولت کار می کنند بنابراین در مقابل ورشکستگی اعتبارات، تضمین شده اند. او میگوید: من عواقب بحران را حس نکرده ام، دوستام هم همینطور. شغل شما تضمین شده است. شما را فقط وقتی اخراج می کنند که زیاده از حد بدکار کرده باشید. اخیرا با تصویب قوانین سخت تر اخراج اماراتی ها بیش از پیش غیرممکن شده است. البته به نظر او وجود تعداد زیادی خارجی در امارات چیزی بدنام است. ولی ما این خارجی ها را بهای توسعه مان می دانیم. وگرنه چطور میتوانستیم به اینجا برسیم. هیچ کس نمی خواهد به روزهای صحرا برگردد. ما از سطح کشورهای آفریقایی به اینجا رسیده ایم که درآمد سرانه مان ۱۲۰۰۰۰ دلار در سال است. آنتوت انتظار داری شکایت کنیم؟

او میگوید فقدان آزادی سیاسی برای او مساله ای نیست. به زحمت بتوانید یک اماراتی را پیدا کنید که از شیخ محمد حمایت نکند. آیا به خاطر این نیست که می پرسند؟ نه، به خاطر این است که ما واقعا از او حمایت می کنیم. او یک رهبر بزرگ است. فقط نگاه کن! لبخندی میزند و ادامه میدهد: مطمئنم زندگی من خیلی شبیه زندگی شماست. ما به گشت و گذار میرویم، یک فنجان قهوه میخوریم، به سینما میرویم. شما به پیتزا هات یا تاندوی لندن می روید. و همان زمان من اینجا در یکی از همان فروشگاه ها هستم. این را گفت و یک کافه لاته دیگر سفارش داد.

ولی آیا همه جوانان اماراتی اوضاع را اینطور می بینند. گروه های دیگری هم هستند مثل سلطان القاسمی ستون نویسن روزنامه که کلکسیون هنری جمع میکند. او لباس های مارکدار غربی می پوشد و به عنوان یک لیبرال منتقد شهرت دارد. او معتقد است تصاحب همه سرمایه ها توسط حکومت، اماراتی ها را تثبیل کرده و طرفدار خصوصی کردن است.

با وجود این وقتی من سعی کردم سیستم برده داری را که دویی ایجاد کرده با او مطرح کنم او عصبانی شد: آدم باید ارزش کار ما را بداند. ما بیش از همه مردم جهان مدارا می کنیم. دویی تنها شهر واقعا بین المللی در جهان است. با همه کسانی که اینجا می آیند با احترام رفتار میشود.

من کافه لاته دیگر سفارش داد. به اردوگاه سوناپور که فقط چند مایل از آنجا فاصله داشت فکر کردم. آیا او واقعا میدانند چنین جایی وجود دارد؟ به نظر می رسید او از این سوال ناراحت شده است: میدانید اگر سالیانه ۳۰ یا ۴۰ مورد بدرقتاری با کارگران وجود داشته باشد، به نظر خیلی زیاد می آید، ولی فکر می کنید چقدر آدم اینجا هست... ۳۰ یا ۴۰ مورد؟ من گفتم این بدرقتاری با ماهیت نظام عین است. ما داریم از صدها هزار نفر صحبت می کنیم. سلطان به شدت به خشم آمده است و کلمات از دهانش مثل سیل روان میشود. فکر می کنید در نیویورک با موزیک های بدرقتاری نمی شود؟ و چقدر طول کشید تا بریتانیا با مردم درست رفتار کند؟

من می توانستم به لندن بیایم و در باره بی خانمان های خیابان آکسفورد بویسم و شهر شما را جای وحشتناکی جلوه بدهم. اینجا کارگران هروقت دل شان بخواهد می روند. هر هندی، یا آسیایی که بخواهد می تواند اینجا را ترک کند.

می یادآوری کردم: ولی آنها نمی توانند پاسپورت شان را از آنها گرفته اند. مزدشان را نگاه داشته اند. او میگوید اگر این طور باشد بد است. چرا سفارت خانه های شان به آن ها کمک نمی کنند. من گفتم آنها سعی میکنند. ولی شما چرا جلوی اعتصاب کارگران علیه کارفرمایان بدرقتار را می گیرید؟ شکر خدا. ما اجازه این کار را نمی دهیم. اعتصاب کار نامناسبی است. آنها میروند به خیابان ها. ما چنین کاری نمی کنیم. ما نمی خواهیم مثل فرانسه باشیم. تصورش را بکنید در یک کشوری کارگران هروقت دل شان بخواهد کار را متوقف کنند؟

پس کارگران وقتی سرشان کلاه می رود و به آنها دروغ گفته میشود، چکار باید بکنند؟ استعفا بدهند، از کشور بروند. من آهی کشیدم. سلطان حالا از خشم به جوش آمده بود. ناگهان صدایش را عوض کرد و در حالیکه ادای این منتقدین نفرت انگیز را در می آورد گفت: و غربی ها همیشه از ما شکایت دارند. چرا شما با حیوانات بهتر از این رفتار نمی کنید؟ چرا شامپوی بهتری را تبلیغ نمی کنید؟ چرا با کارگر ها بهتر رفتار نمی کنید؟ ترتیبی که به کار برده بود، افشاگر بود: حیوانات، شامپو، بعد کارگران. او بیش از پیش داغ کرده بود. توی صندلی اش جا به جا شد و انگشتش را توی صورت من تکان داد: من به کارگرانم عینک ایمنی و چکمه مخصوص دادم، ولی آنها از این چیزها استفاده نکردند. این چیزها سرعت عمل آنها را می گیرد.

بعد لبخند میزند و نکته ای را مطرح میکند که به نظر او استدلال منکوب کننده اوست: من وقتی می بینم روزنامه نگاران غربی از ما انتقاد می کنند - آیا شما تشخیص نمی دهید دارید به پای خودتان شلیک می کنید؟ خاورمیانه اگر دویی شکست بخورد، جای بسیار خطرناک تری خواهد بود. صادرات ما نفت نیست، امید است. فقرای مصر یا لیبی یا ایران با این امید بزرگ می شوند: به دویی می رویم. ما برای منطقه بسیار مهم هستیم. ما نشان میدهم یک کشور مدرن اسلامی چگونه باید باشد. ما اینجا بنیادگرا نداریم. اروپایی ها نباید شکست ما را ببینند. شما باید خیلی نگران ما باشید. آیا میدانید اگر

این مدل شکست بخورد چه خواهد شد؟ دویی در راه ایران خواهد افتاد، راه اسلامی.

سلطان به صندلی تکیه میدهد. استدلال های من آشکارا او را مضطرب کرده بود. صدایش نرم تر و آشتی جویانه تر شد، تقریبا حالت خواهش داشت: و گوش بده. مادر من هرروز صبح سرچاه می رفت و یک سطل آب می آورد. هدیه عروسی او یک پرتقال بود، زیرا او هرگز پرتقال نخورده بود. دو برادر من وقتی بچه بودند به علت خرابی وضع بهداشت مرند. شما حق ندارید در مورد ما روی صندلی داوری بنشینید.

راهی آشنا برای رشد بنیادگرایی اسلامی

ولی اقلیت دیگری هم در امارات هستند. گروه کوچکی از مخالفان که سعی می کنند قوانین سرکوبگرانه شیخ را تغییر دهند. من یکی از آنها را ملاقات کردم. محمد المنصوری را که دشمن شماره یک مردم محسوب میشود. او گفت و غربی ها به اینجا می آیند و مراکز فروش و ساختمان های بلند را می بینند و فکر می کنند ما آزاد هستیم. ولی این تجارت، این ساختمان ها برای که هستند؟ اینجا یک دیکتاتوری است. خانواده سلطنتی فکر می کنند صاحب این کشورند و مردم خادم آنها هستند. اینجا آزادی وجود ندارد.

منصوری میگوید پدر او ماهیگیر بوده و به او یاد داده که دنبال گله راه نیافتد. او در جریان توسعه ناگهانی دویی درس خوانده وکیل و بعد رئیس انجمن وکلا شد که برای انطباق قوانین دویی با قوانین بین المللی تلاش میکند و بنابراین از چارچوب تحمل شیخ فراتر رفت. وقتی او با سازمان نخبگان حقوق بشر و بی بی سی در باره سیستم برده داری کشور صحبت کرد، پلیس امنیتی به سراغش رفت و به او گفت حقیقت بگیرد وگرنه شغش را از دست خواهد داد و فرزندانش کاری به دست نخواهند آورد. وقتی او ساکت نشد، اسناد وکالت و پاسپورت او را گرفتند و او هم به یک زندانی دیگر در کشور خودش تبدیل شد. من در لیست سیاه قرار گرفتم و روزنامه ها حق ندارند در مورد من بنویسند. من از او پرسیدم چرا دولت اصرار دارد این سیستم برده داری را حفظ کند. او توضیح آشنایی داشت: بیشتر کمپانی ها مال حکومت است، آنها با حقوق بشر مخالفند زیرا سود آنها را پایین می آورد. به نفع آن هاست که کارگران برده باشند.

در آخرین رکود قبلی، دمکراسی در دویی شکوفا شد، این دمکراسی به زور از شیخ ها گرفته شد. در دهه ۳۰ بازرگانان شهر علیه شیخ بن مکتوم المکتوم - حاکم مطلق امروز - متحد شدند و اصرار داشتند کنترل مالی به آنها داده شود. این وضع چند سال طول کشید و بعد شیخ با حمایت مشتاقانه دولت بریتانیا آنها را خفه کرد.

امروز شیخ محمد دویی را به مرکز اعتبارات تبدیل کرده است. شهر تماما روی وام ساخته شده است. دویی ۱۰۷ درصد تولید ناخالص خود را مقروض است. اگر دولت نفتی همسایه ابوظبی دفترچه چک خود را بیرون نمی آورد، حالا دویی ورشکسته شده بود. محمد معتقد است این امر آزادی ها را بیش از گذشته محدود می کند و حالا هم هرروز محدودتر میشود. زیرا آنها در ابوظبی به مراتب محافظه کارتر هستند.

همه در اینجا از خطر بنیادگرایی اسلامی صحبت میکنند. اکنون امام ها توسط دولت منصوب میشوند و مراسم مذهبی تحت کنترل شدید دولت است. ولی محمد با نگرانی می گوید: ما اینجا اسلام گرایی نداریم. ولی فکر میکنم اگر مردم را اینقدر تحت کنترل قرار داده و راهی برای ابراز خشم شان باقی نگذارید، اسلام گرایی ممکن است رشد کند. مردمی که دایم به آنها گفته میشود خفه شوند، روزی منفجر خواهند شد.

منتقدین دیگری هم هستند، مثل عبدالحق عبدالله، استاد دانشگاه که مشکل او اصلاحات سیاسی نیست، بلکه از انهدام هویت اماراتی، ناراحت است. او که به آنچه دویی ساخته افتخار میکند نگران آن است که همه دستاوردها را به خارجی ها ببازند، بعد از ابراز این نگرانی او به گارسن سفارش میدهد که یک کوکا بیاورد.

Pride دویی

یک گروه دیگر هم هستند که تبلیغات جدید در مورد آزادی را واقعی می بینند. ولی آنها همان گروهی هستند که حاکمان دویی کمتر از هرگروه دیگری خواهان آزادی آنها هستند: همجنس گرایان. همجنسگرایی در دویی قانونا ممنوع است و ده سال زندان دارد ولی کلوب های همجنسگرایان فعال است. من صالح را که سرباز ی در ارتش سعودی است ملاقات کردم. او میگوید: دویی برای همجنس گرایان عالی است. در عربستان سعودی ارتباط با جنس مخالف خیلی دشوار است. دسترسی به زنان ممکن نیست از این رو همه مردان به همجنس برای همخوابگی روی می آورند. ولی آنها فقط میخواهند با پسران جوان رابطه داشته باشند، ۱۵ تا ۲۱ سال. من ۲۷ سال دارم و دیگر خیلی پیر شده ام. لازم است همجنسگرایان واقعی را پیدا کنیم. دویی بهترین جاست. همه همجنسگرایان عرب میخواهند در دویی زندگی کنند. و او بعد از گفتن این حرف به طرف پیست رقص رفت و به دوست پسر هلندی اش که عضلات بازوی قوی و لبخندی گشاده داشت پیوست.

شبهه زندگی

همه کتاب های راهنما از دویی به عنوان نقطه ذوب همه با یکدیگر نام می برند. ولی وقتی من در شهر میگردم، می بینم هر گروهی دورخود جمع شده و

در جزیره قومی خودش زندگی کرده و به کاریکاتور خودش تبدیل میشود. یک شب به دابل دکر Double Decker رفتم که محل تجمع خارجی های انگلیسی است. دم در ورودی یک اتفک تلفن قرمز و اعلام ایستگاه های اتوبوس لندن را گذشته اند. در دیسکو با دو زن ۶۰ ساله با پوست آفتاب گرفته هم صحبت شدم. آنها که در از ظهر داشتند مشروب میخورند مشروب دیگری سفارش داده و به من گفتند: آدم به خاطر "سبک زندگی" اینجا زندگی می کند. همه اینجا از "سبک زندگی" صحبت میکنند، ولی وقتی از آنها می پرسی این سبک زندگی چیست، جواب مبهم است. یکی از دو زن، Ann Wark، آن را اینطور جمع بندی کرد: اینجا هرشب بیرون می روی. در کشورت خود هرگز این کار را نمی کنی. همیشه در حال معاشرت با مردمی خیلی عالی است. یک عالم وقت آزاد داری. چند خدمتکار و آدم داری بنابراین خودت احتیاج ناداری کار بکنی. تو کارت فقط این است که بروی پارتی! آنها ۲۰ سال است که در دویبی هستند و با شادمانی تعریف می کنند که شهر چطور اداره میشود: این جا یک سلسله مراتب هست. اماراتی ها در راس آن هستند، بعد باید بگویم انگلیسی ها و بقیه غربی ها. آنوقت فکر می کنم فیلیپینی ها، چون یک کمی بیشتر از هندی ها مغز دارند. بعد در ته اجتماع هندی ها و بقیه قرار دارند. آنها اعتراف میکنند که هرگز با یک اماراتی صحبت نکرده اند. هرگز؟، نه، آنها خودشان با خودشان هستند. با وجود این به نظر آنها همه چیز دویبی هم خوب نیست. جواز تایلور می گوید: راگر تصادف کنی، مصیبت است. یک زن انگلیسی که می شناختم یک هندی را زیر گرفت و چهار روز تمام زندانی شد. اگر یک ذره الکل از نفست در بیاید همه شان به تو هجوم می آورند. این هندی ها خودشان را جلوی ماشین می اندازند، برای اینکه پول خون شان به خانواده شان داده شود. میدانید که به عنوان خسارت، ولی پلیس فقط ما را سرزنش می کند. زن بیچاره. یک دختر ۲۴ ساله انگلیسی به نام هانا گمیل از بیست رقص جدا می شود که با من صحبت کند: من اینجا آفتاب و ساحل دریا را دوست دارم. خیلی عالی است!.

هیچ چیز بدی اینجا وجود ندارد؟، اوه، وجود دارد. باتک ها. وقتی میخواهی پول رد و بدل کنی باید به آنها فاکس کنی. نمیتوانی این کار را آن لاین بکنی. چیز بد دیگری نیست؟، شدیداً به فکر فرومیرود. ترافیک آن هم چندان خوب نیست.

وقتی از انگلیسی ها می پرسم از اینکه در یک دموکراسی زندگی نمی کنی، چه احساسی به شما میدهد، واکنش ها همیشه یکی است. آنها اول کمی گیج به نظر می آیند، بعد به مقابله با من بلند میشوند: یک پسر جوان که دو شاخ کمیک روی سرش گذاشته بود در حالیکه سعی می کرد آجورا تو دهن دوستش که به پشت روی زمین افتاده بود بریزد، سر من داد زد: این روش عرب هاست.

بعد در هتل با یک زن ترش روی آمریکایی که برای یک کمپانی وسایل آرایش کار می کند صحبت کردم او گفت همه کسانی که نمی توانند در کشور خودشان موفق شوند، سر از اینجا در می آورند و ناگهان به ثروت رسیده و در سطحی بالاتر از توانایی های شان قرار می گیرند و شروع می کنند لافزنی در مورد عظمت خودشان. من در هیچ جای جهان اینهمه آدم نالایق در پست های ارشد ندیده ام. راسیسم کامل هست. من دخترهای فیلیپینی دارم که برای من همان کاری را می کنند که یک دختر اروپایی ولی به آنها یک چهارم مزد پرداخت می شود. آدم هایی که کارهای واقعی را انجام میدهند چند شاهی می گیرند، در حالیکه مدیران نالایق به خودشان ماهیانه ۴۰۰۰۰ پوند می پردازند. به جز او، همه خارجی ها که من در دویبی با آنها صحبت کردم بر سر یک چیز توافق داشتند: لذت برخوردار از خدمت ای که کارهای آنها را انجام میدادند. کارهایی که در کشور خودشان مجبور بودند خودشان انجام دهند. به نظر می آید همه یک خدمتکار دارند. خدمتکاران عمدتاً فیلیپینی هستند، ولی با شروع بحران به عقیده آنها فیلیپینی ها خیلی گران هستند، از این رو یک دختر خدمتکار اتیوپیایی سربراه آخرین مدروز شده است. این راز آشکاری است که وقتی شما یک خدمتکار را استخدام کردید، بر او قدرت مطلقه دارید. پاسپورت او را میگیرید. همه این کار را می کنند. شما تصمیم می گیرید کی دستمزد او را پرداخت کنید و چه وقت حق دارد مرخصی بگیرد، اگر اصلاً مرخصی در کار باشد. او عربی بلد نیست. نمی تواند فرار کند.

در یک پرگز کینگ یک دختر فیلیپینی به من گفت برای او، هولناک است که توی مراکز فروش دویبی بگردد، زیرا همیشه کلفت های فیلیپینی از خانواده هایی که در خدمت آنها هستند راهی به سوی او یافته و درخواست کمک می کنند. آنها می گویند، خواهش می کنم. من اینجا اسیر شده ام. آنها به من اجازه نمی دهند به خانواده ام تلفن کنم. آنها مرا وادار می کنند تمام ساعت هایی که خواب نیستم تمام هفت روز هفته کار کنم. اوایل من به آنها می گفتم خدای من به کنسولگری خواهم گفتم. محل اقامت ات کجاست؟ ولی آنها هرگز ادیس خودشان را نمی دانستند و کنسولگری هم علاقه ای به داستان آنها نداشت. حالا از آنها اجتناب می کنم. همیشه به زنی فکر می کنم که به من گفت چهار سال است هیچ نوع میوه ای نخورده است. آنها فکر میکنند من قدرت دارم چون می توانم به تنهایی همه جا بروم. ولی من قدرتی ندارم.

تنها شبانه روزی موجود برای زنان در دویبی یک ویلا خصوصی کثیف است که به زودی صاحبخانه ای آن را تصرف می کند. این شبانه روزی پر است از کلفت هایی که فرار کرده اند. ملا ماتاری Mela Matari یک زن ۲۵ ساله اتیوپیایی که لبخندی اندوهناک دارد برای من تعریف کرد که چه بر سرش آمده است و هزارها نفر دیگر مثل او هستند. یک آژانس به او وعده بهشتی در میان شن ها را داد و او دختر چهار ساله اش را در وطنش رها کرد و به اینجا آمد تا پولی برای آینده بهتر فراهم کند. ولی آنها نصف چیزی را که وعده داده بودند به من می پرداختند. مرا در یک خانواده استرالیایی گذاشتند که چهار بچه داشتند و مادام مرا وادار میکرد هر روز از ساعت ۶ صبح تا ساعت یک بعد از نیمه شب کار کنم. هیچ مرخصی نداشتم. من از پا درآمده بودم و درخواست مرخصی کردم ولی آنها سرم داد کشیدند: آمدی اینجا که کار کنی نه اینکه بخوابی! بعد یک روز که که دیگر از پا افتادم، مادام مرا کتک زد. او با مشت و لگد مرا می کوبید. گوش هایم هنوز صدمه دیده است. آنها دستمزد مرا به من نمی دادند. می گفتند آخر دو سال دستمزد را خواهند پرداخت. چکار می توانستم بکنم؟ هیچکس را اینجا نمی شناختم. وحشت زده بودم. یک روز بعد از اینکه باز هم او را کتک زده بودند او به خیابان دویبی و با انگلیسی شکسته بسته از مردم می خواست محل کنسولگری اتیوپی را به او نشان بدهند. بعد از دو روز سرگردانی در خیابان آن را پیدا کرد ولی به او گفتند او باید پاسپورتش را از مادام بگیرد. او می پرسد، چطور میتوانم اینکار را بکنم؟ او ۶ ماه است که در این خوابگاه است. دو بار با دخترش صحبت کرده است. او میگوید: من کشورم را از دست داده ام. دخترم را از دست داده ام. همه چیزم را از دست داده ام. وقتی او اینها را می گفت من یاد جملاتی افتادم که در دابل دکر شنیدم بودم. از زنی به نام Hermione Frayling هر میون فری لینگ بود پرسیدم بهترین چیز دویبی چیست؟ او گفت: اوه، طبقه خدمتکارش! تو مجبور نیستی کاری بکنی. آنها همه کارهایت را انجام میدهند.

پایان جهان.

جهان، حالا خالی است. آن را رها کرده اند. قاره هایش ناتمام مانده اند. جهان، پروژه ای بود که طراحان توسعه دویبی در حال پیاده کردن آن بودند. آنها جزایر مصنوعی به شکل همه سرزمین های موجود روی سیاره زمین درست کرده بودند و برنامه ریزی کرده بودند قاره ها را بفرودند تاروی آن به شکل کشورهای جهان ساخته شود. شایع بود که بکهام ها قصد داشتند برای بریتانیا سرمایه گذاری کنند. ولی حالا کسانی که در سواحل نزدیک کار می کنند میگویند ماه هاست کسی این طرف ها نیامده است. یک نفر که از اهالی آفریقای جنوبی بود به من گفت: کار، جهان، به سرآمده است. در سراسر دویبی پروژه های جنون آمیزی که، در دست ساختن، بود حالا درحال ویرانی است. آنها داشتند اینجا ساحلی می ساختند که با لوله هایی که از زیر شن کشیده میشد خنک میشد تا ثروتمندان وقتی از روی حوله به سوی دریا میرفتند انگشت پای شان داغی شن را لمس کنند. پروژه درست قبل از آن تمام شد که حباب اقتصاد جهانی ترکیب. هتل آتلانتیس در زمستان گذشته یک پارتی ۲۰ میلیون دلاری به سبک اشرافی برگزار کرد که کسانی مثل رابرت دونیرو، لیندسی لوهان و لیلی آن در آن شرکت کردند. این هتل که روی یک جزیره مصنوعی ساخته شده البته به شکل یک درخت خرماسی و به دندان های غول پیکر دهانی که در حال پوشیدن است شباهت دارد. رنگ آن صورتی و مجهز به طاق هایی است. آرشیتکت فراعنه که از زازا گابور الهام گرفته است. برج بلند وسط آن به نام گراند لابی پوشیده از توپ هایی پر از تالو است. در وسط آن یک ساختار شیشه ای عظیم است که شباهت دارد به روده هر میهمانی که شبی را در آتلانتیس گذرانده است. حالا زیر باران غیر منتظره آب از هر گوشه سقف آن می چکد و آجرهای آن در حال فروپاشی است.

دختری از اهالی آفریقای جنوبی بهترین اتاق های آن را به من نشان میدهد و می گوید این، مجلل ترین چیزی است که در جهان بوجود آمده است. ما از کنار مغازه های دور هتل آتلانتیس که حلقه الماس ۲۴ میلیون پوندی میفروشند گذشتیم. تانک های آب عظیمی درست کرده اند که توی آن پر شده است از کوسه هایی که پوزه خود را به سوی قصرهای ویران شده مصنوعی و زیر دریایی های غرق شده گرفته اند. هتل بیش از ۱۵۰۰ اتاق دارد که منظره ی همه آن ها دریاست. سونیت نپتون سه طبقه است و مستقیماً روی روی تانک آب پراز کوسه ساخته شده بطوریکه وقتی من آن را دیدم یکه خوردم. وقتی روی تخت می خوابید، کوسه ها به شما نگاه می کنند. در دویبی شما میتوانید با ماهی ها خوابید و زنده بمانید.

ولی لوکس ترین چیزها نیز رها شده اند. من خودم چند شب را در هتل هایت گذراندم، قصری مجلل که ثروتمندان مشهور جهان میهمان آن بوده اند. احساس می کردم خالی است. هر وقت غذا می خوردم، تنها آدم موجود در رستوران بودم. یکی از کارمندان رستوران در گوش من زمزمه کرد: معمولاً اینجا پر بود. حالا به زحمت کسی اینجا می آید. وقتی در هتل می چرخیدم خودم را مثل یک نیکلسون در فیلم شاینینگ احساس می کردم: آخرین آدم در خانه ای متروک و شبح زده.

معروف ترین هتل دویی، سمبول افتخار آن، هتل برج العرب است که در ساحل قرار دارد و شبهه یک کشتی شیشه ای عظیم است. در لابی با یک زوج انگلیسی که در شهر کار می کردند سر صحبت را باز کردم. آنها حالا ۱۰ سال است که برای کار به دویی می آیند و عاشق آن هستند. میدانید هیجوقت نمی دانید اینجا با چه روبرو میشوید. در آخرین سفرمان در شروع تعطیلات پنجره های مان رو به دریا باز می شد. در آخر تعطیلات آنها یک جزیره کامل آنجا ساخته بودند. من که تحمل از این همه زیاده روی تمام شده بود، از جا در رفتم و از آنها پرسیدم وجود این برده ها که همه جا در مقابل چشم قرار دارند، شما را ناراحت نمی کند. امیدوارم منظور مرا نفهمیده باشند، چون زن چنین جواب داد: این چیزی است که ما به خاطرش به اینجا می آیم! عالی است. شما همه کار را نمی توانید خودتان به تنهایی انجام دهید! و شوهرش خود را داخل صحبت کرد: وقتی به توالیت میروید در را برای شما باز می کنند، سرپوش توالیت را بالا می زنند، تنها کاری که نمی کنند این است که وقتی می شاشید، آن را برای تان بیرون نمی کشند! و هر دو ی شان زدن زیر خنده.

چالش با صحرا

دویی فقط فراتر از توان مالی اش عمل نکرده است، حیات آن فراتر از توان اکولوژیک آن است. شما روی چمن های دکور شده می ایستید و به فواره هایی که آب را به همه طرف می پاشند نگاه می کنید. توریست ها را می بینید که با دلفین ها شنا می کنند. از یخچال هایی به قامت کوه بالا می روید که روی آن پیست اسکی با برف واقعی ساخته اند. و صدایی پشت سر شما میگوید: این صحراست. این یکی از کم آب ترین مناطق جهان است. چطور این ممکن است؟ چطور ممکن شده است؟

خود زمین، دویی را دفع می کند؛ آن را خشک کرده و به دست توفان نابودی می سپارد. ساختمان جدید **The new Tiger Woods Gold Course** برای آبیاری زمین اش روزانه نیاز به چهار میلیون گالن آب دارد و گرته به سرعت خشک شده و بریاد می رود. شهر مرتباً دچار توفان های شنی است که آسمان را تاریک می کند. وقتی توفان خاک می نشیند، گرمای سوزان سر می رسد. اگر همه چیز را دایماً بطور مصنوعی مرطوب نگه ندارند، گرما همه چیز را می سوزاند.

دکتر محمد رونف از مرکز پژوهش های خلیج که من در دفترش با او صحبت می کردم به شدت محزون بود و هشدار میداد: این یک منطقه صحرایی است و ما شرایط زیست محیطی آن را به چالش کشیده ایم. این به شدت غیر عقلانی است. اگر با صحرا در بیفتید، شکست خواهید خورد.

شیخ مکتوم شهر نمایش خود را در جایی ساخته که هیچ آب قابل استفاده ای ندارد. هیچ آب روی سطح زمین ندارد و تعداد خیلی کمی آب زیر زمینی دارد. یکی از کم باران ترین مناطق جهان است. از این رو دویی آب دریا را می دوشد. آب امارات در کارخانه های عظیم تصفیه که در کرانه خلیج قرار گرفته، از نمک تخلیه میشود و این امر آنرا را به گران ترین آب جهان تبدیل میکند. هزینه تولید آن بیشتر از تولید نفت است و مقادیر عظیمی از گاز کربن را به اتمسفر وارد میکند. این امر دلیل اصلی آن است که ساکنین دویی بزرگ ترین سطح تولید کربن نسبت به سایر انسان های روی زمین را دارند. بیش از دو برابر یک شهروند آمریکایی.

اگر رکود کنونی تعمیق شود، به عقیده دکتر رونف دویی می تواند دچار کمبود آب شود. او میگوید: در حال حاضر ما ذخایر مالی لازم برای انتقال آب به وسط صحرا را داریم. ما دچار مشکل عظیمی خواهیم شد. آب منبع اصلی حیات است. این یک فاجعه است. دویی فقط آنقدر آب دارد که برای یک هفته ی ما کافی است. تقریباً هیچ مخزن ذخیره آبی وجود ندارد. ما نمی دانیم اگر منابع تامین آب را از دست بدهیم چه خواهد شد. بقای ما به سختی امکان پذیر خواهد بود. گرم شدن هوا مساله را سخت تر کرده است. او میگوید: ما این جزایر مصنوعی را ساخته ایم. ولی اگر سطح آب بالا بیاید، همه اینها از بین می رود. اگر همه چیز ثابت بماند در سطح کنونی یک ساکن دویی بطور متوسط سه برابر انسان های روی زمین به آب نیاز دارد. در سده ای که کمبود آب در چشم انداز آن قرار دارد، و در حال انتقال از سوخت فسیلی هستیم، دویی بسیار آسیب پذیر است.

من میخواستم بدانم دولت دویی در صورت وخامت شرایط چگونه واکنش نشان خواهد داد. بنابراین تصمیم گرفتم بفهمم حکومت با مسایل زیست محیطی که هم اکنون وجود دارد، یعنی آلودگی آب های ساحلی چه برخوردی دارد. یک زن آمریکایی که در یکی از هتل های بزرگ کار میکند، مطالب زیادی در فوروم های آنلاین نوشته که بدی اوضاع و وخامت فزاینده آن را مورد تاکید قرار میدهد. از این رو به او زنگ زدم که با هم ملاقات کنیم. او به خشکی که من گفتم: من نمی توانم با شما صحبت کنم. حتی اگر محرمانه بماند... نمیتوانم با شما صحبت کنم. ولی من اسم شما را مطرح نخواهم کرد، شما گوش نمی دهید. به این تلفن گوش میدهند. من نمیتوانم با شما صحبت کنم. و صدایش شکست و گوشی را گذاشت.

روز بعد به دفتر او رفتم. او گفت: اگر هویت مرا افشا کنید - آنها مرا در اولین هواپیما گذاشته و از این شهر بیرون می فرستند. در ساحل قدم زدم و او شروع به حرف زدن کرد: موضوع این طور شروع شد. از آدم هایی که از

ساحل استفاده می کردند، شکایت هایی به ما می رسید. آب بوی عجیبی می داد و ظاهر آن غیرعادی بود و مردم بعد از شنا به بیماری دچار می شدند. به این جهت من به وزرای بهداشت و توریسم نامه نوشتم و انتظار پاسخ فوری داشتم. ولی خبری نشد. سکوت. من نامه ها را دستی به آنها رساندم. باز هم خبری نشد.

کیفیت آب بدتر و بدتر شد. میهمانان مدفوع، کاندوم و نوار بهداشتی در آب دیده بودند. به این جهت هتل پژوهشگرانی از یک کمپانی حرفه ای را برای آزمایش آب استخدام کرد. آنها به ما گفتند آب پر است از اجزای مدفوع و باکتری ها آنقدر زیاد هستند که شمارش آنها ممکن نیست. من شروع کردم به توصیه به میهمانان هتل که توی آب نروند و آنها چون برای استفاده از ساحل در تعطیلات شان آمده بودند، واقعا ناراحت شدند.

او شروع کرد به نوشتن پیام های خشمگینانه در فوروم های بحث خارجی ها - و مردم فهمیدند که چه خبر است. دویی با چنان شتابی توسعه یافته بود که تسهیلات تصفیه آن نمی کشید. بارکش های فاضلاب سه یا چهار روز در مراکز بازاریابی در صف می ماندند. از این رو آنها برای راحت کردن خود مدفوع را در دریا تخلیه میکردند که مستقیم به سطح آب می آمد.

حالا راز برملا شده بود و مقامات شهرداری سرانجام موضوع را تایید کردند. آنها گفتند صاحبان بارکش ها را جریمه خواهند کرد. ولی کیفیت آب بهتر نشد. آب حالا سیاه شده و بو میداد: باید مواد شیمیایی وارد آب شده باشد. نمی دانم چه بود. ولی هرچه بود سمی بود. او به شکایت ادامه میداد و تلفن های ناشناسی به او میشد: تخریب دویی را بس کن و گرته ویزایت فسخ شده و اخراج میشوی. او میگوید خارجی ها وحشت دارند در باره چیزی حرف بزنند. یک اظهار نظر انتقاد آمیز در روزنامه کافی است تا اخراج شوی. بنابراین فکر میکنم من چه باید بکنم؟ حالا آب بدتر از همیشه است. مردم واقعا مریض میشوند. عفونت چشم، عفونت معده، بیماری های پوستی. به این نگاه کنید!

در سطح آب کنار یکی از هتل های مشهور دویی مدفوع شناور است. چیزی که از دویی فهمیدم این است که مقامات سرسوزنی برای محیط زیست تره خرد نمی کنند. خداوندا، آنها مواد سمی را به دریا، که منبع اصلی جانیه های توریستی شان است، پمپاژ می کنند. اگر در آینده مشکلات زیست محیطی بوجود بیاید، روی آن سرپوش خواهند گذاشت و آنقدر اینکار را ادامه میدهند تا به فاجعه کامل منجر شود. موقع صحبت او طوفانی از شن در اطراف وزیدن گرفته بود. مثل این بود که صحرا سعی می کند آهسته ولی مستمر زمین را بس بگیرد.

درخت های قلابی پلاستیکی

شب آخری که در دویی بودم سر راهم به فرودگاه در پیژاهاتی که کنار یکی از جاده های بی پایان دویی قرار داشت ایستادم. داخل آن عین پیژا هات نزدیک آپارتمان خودم در لندن بود حتی رنگ استقراغ مانند دکورش. فکرم پراکنده و حواسم جای دیگر بود. شاید دویی از آن رو مرا پریشان کرده بود که به نظرم تمام زنجیره تولید جهانی در اینجا متراکم شده است. بسیاری از کالا های مورد استفاده من توسط نیمه بردگان مستاصل در فاصله ۲۰۰۰ مایلی تهیه میشود. آیا تفاوت تنها در این است که اینجا آنها فقط در دو مایلی شما هستند و شما گاهی میتوانید یک نگاهی به صورت آن ها بیاندازید؟ دویی عباتر است از بازار جهانی شده ی بنیادگرانه در یک شهر.

از یک دختر فیلیپینی که که پشت دحل است می پرسم آیا او این شهر را دوست دارد؟ او با احتیاط می گوید: خوب است. واقعا؟ برای من تحملش دشوار است. او نفسی به راحتی می کشد و میگوید: این وحشتناک ترین جای جهان است! من از آن متفرم! بعد از چند ماه که به اینجا آمدم فهمیدم همه چیز دویی قلابی است. همه چیزهایی که می بینید. درخت ها قلابی هستند. قرار داد کار کارگران قلابی است، جزایر قلابی است، لیخندها قلابی است - حتی آب هم قلابی است! اما او هم در اینجا گیر افتاده است. او هم فرض گرفت تا خودش را به دویی برساند و سه سال است که مجبور به ماندن شده است. به نظر من دویی مثل یک سراب است. تخیلی است نه واقعی. از دور فکر میکنی آب می بینی، ولی وقتی به آن نزدیک می شوی، یک مشت شن دهانت را پر می کند.

در اینحال یک مشرتی دیگر وارد میشود. او به زور لیخنه گشاده ولی مصنوعی ویژه دویی را به صورتش تحمیل می کند و میگوید: امشب چطور میتوانم در خدمت جنابعالی باشم؟ * به عنوان نمونه ای از گزارشات عادی در رابطه با دویی مراجعه کنید به گزارش زیر از سایت رادیو آلمان

<http://www.dw-world.de/dw/article/0,,4183739,00.html>

* منبع

<http://www.independent.co.uk/opinion/commentators/johann-hari/the-dark-side-of-dubai-1664368.html>

۱۷ خرداد ۱۳۸۸